

گزارش آخرین نشست قضایی استان

پاسخ به پرسش‌های ۳۱۴ تا ۳۱۶

تنظیم: حمید مهدی پور - قاضی حوزه معاونت آموزش تهران

■ سوال ۳۱۴- اگر اختلاف در صلاحیت اثباتی ایجاد شود حل اختلاف با کدام مرجع است؟

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز): اولاً: اختلاف مراجع قضایی و غیر قضایی در صلاحیت اثباتی و حتی نفی در ماده ۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق پیش‌بینی شده بود و در مواردی که در موضوع یک دعوی دو دادگاه دادگستری یا دادگاه دادگستری و مراجع غیر دادگستری هر دو خود را صالح بدانند یا هر دو از خود نفی صلاحیت کنند، اختلاف در صلاحیت را محقق می‌دانست. بعلاوه ماده ۴۸ آ. د. م قانون سابق نیز ترتیب حل اختلاف در صلاحیت اثباتی و نفی میان مراجع فوق را بیان کرده بود که به موجب آن هر گاه اختلاف بین دادگاههای دادگستری راجع به صلاحیت آنها بوسیله پژوهش یا فرجام خواستن از قرار حل نشده باشد، هر یک از متداعیین که حل اختلاف را می‌خواست، می‌بایست درخواست نامهای مطابق نمونه مخصوص به دادگاهی که طبق مواد بعدی، مرجع حل اختلاف است تقدیم کند رسیدگی به اصل دعوی تا صدور حکم راجع به حل اختلاف متوقف می‌شود. در ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ امکان تحقق اختلاف در صلاحیت سلبی یا ایجابی، پذیرفته شد و حتی عنوان فصل دوم نیز با عبارت (اختلاف در صلاحیت و ترتیب حل آن) پیش‌بینی شد ولی متأسفانه عملاً ترتیب و نحوه رفع و حل اختلاف در آن بیان نشد.

ثانیاً - از جمله مواردی که در این خصوص می‌توان به آن تنسک کرد و برخی از اساتید حقوق نیز این طریق را پیشنهاد و مستند خویش قرار می‌دهند، ایراد امر مطروحه موضوع بند ۲ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ آیین دادرسی مدنی جدید و همچنین ایراد امر مرتبط و رسیدگی توأم موضوع ماده ۱۰۳ همان قانون می‌باشد. اصولاً فرض تحقق اختلاف در صلاحیت اثباتی، در جایی مصداق می‌یابد که فی‌المثل در امور مدنی، دو دعوی با یک موضوع و وحدت سبب، در دو مرجع

طرح شود که وفق قانون تنها یکی از دو مرجع مرجوع‌الیه صلاحیت رسیدگی به دعوی مطروحه را داشته باشد. در این صورت است که هر یک از دو مرجع فوق با احراز و اعلام صلاحیت خویش و ورود در رسیدگی و ماهیت امر، اختلاف در صلاحیت اثباتی پیدا می‌کنند. لیکن در خصوص ایراد امر مطروحه و امر مرتبط موضوع بند ۲ ماده ۸۴ و ماده ۱۰۳ قانون آ. د. م جدید اصولاً بحث فقدان صلاحیت یکی و اثبات صلاحیت دیگر مطرح نیست بلکه مفروض آن است که مثلاً هر دو دادگاه مرجوع‌الیه، صالح به رسیدگی هستند در نهایت به جهت جلوگیری از صدور آراء متعارض و مغایر در دو دعوی مرتبط (رای وحدت رویه شماره ۱ مورخ ۱۳۶۲/۱) و یا در یک موضوع واحد که بنحو مکرر طرح شده، اقتضاء دارد که هر دو پرونده در یک مرجع توأم و یکجا رسیدگی شود. بنابراین مصداق و موضوعات مشمول بند ۲ ماده ۸۴ و ماده ۱۰۳ قانون آ. د. م جدید را در باب ایراد امر مطرح شد یا امر مرتبط، می‌توان بطور مثال در مواد ۱۳ و ۱۴ آ. د. م جدید جستجو کرد؛ یعنی هر گاه دعوی مطرح شده از نوع دعاوی بازرگانی و یا دعاوی راجع به اموال منقول ناشی از عقود و قرار دادها باشد، با توجه به نص مقرر در ماده ۱۳ آ. د. م جدید و لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ هیئت عمومی دیوانعالی کشور، سه دادگاه صلاحیت ذاتی و نسبی (محلّی) رسیدگی به دعوی مطرح شده را خواهند داشت: ۱- دادگاه محل وقوع و انعقاد عقد یا قرارداد ۲- دادگاه محل انجام یا اجرای تعهد ۳- دادگاه محل اقامتگاه خواننده. بنابراین چنانچه خواهان یک بار دعوی ناشی از امور بازرگانی خود را مانند مطالبه خسارت ناشی از قرارداد حمل و نقل، در دادگاه محل انعقاد قرارداد حمل و نقل، در دادگاه محل انعقاد قرارداد حمل و نقل (دادگاه عمومی حقوقی کرج) طرح کرده و سپس همان دعوی را در دادگاه محل اجرای قرارداد حمل (دادگاه عمومی حقوقی کرج) طرح نموده

و سپس همان دعوی را در دادگاه محل اجرای قرارداد حمل (دادگاه عمومی حقوقی تهران) اقامه کند، هر دو دادگاه صلاحیت ذاتی و نسبی (محلّی) رسیدگی به دعوی مورد اقامه شده را خواهند داشت و بحث اختلاف در صلاحیت مصداق نمی‌یابد بلکه به منظور پیشگیری و جلوگیری از صدور آراء متعارض و متهافت و عدم ضرورت رسیدگی به دعاوی تکراری و جلوگیری از اتلاف وقت دادگاهها، رسیدگی به هر دو پرونده که موضوع واحدی دارند، در یک دادگاه رسیدگی می‌شود. این وضعیت در خصوص طرح دو دعوی واحد در شعب مختلف یک دادگاه نیز صادق است. مقنن نیز در همین جهت و در فرض صدور آراء متعارض از دادگاههایی که هر دو صلاحیت اثباتی خود را پذیرفته و صلاحیت ذاتی و نسبی دارند، در مرحله رسیدگی فرجامی (ماده ۳۷۶ آ. د. م جدید) و یا در مرحله رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی (ماده ۴۳۹ آ. د. م جدید)، رأی مقدم الصدور را به جهت شمولیت اعتبار امر مختومه، صحیح تلقی و رأی مؤخر الصدور را بی اعتبار اعلام داشته است، خواه آراء صادر شده از یک دادگاه یا از دادگاههای متعدد صادر شده باشد. به همین منظور در همه موارد این چنینی، دعایی که در صلاحیت ذاتی و نسبی بیش از یک دادگاه قرار دارند، هر گاه بنحو مکرر و با وحدت موضوع و سبب دعوی در شعب یک دادگاه و یا دادگاههای محلّی مختلف اقامه شوند، به جهت سبق ارجاع و اقامه دعوی (دو ماده ۲۶ و ۴۹ آ. د. م جدید)، هر دو پرونده در شعبه‌ای از دادگاهی که دادخواست زودتر به او تقدیم شده و ابتداء رسیدگی شده، ارجاع خواهد شد. در این موارد دادگاه دوم باید پس از اطلاع از سبق طرح دعوی در دادگاه اولی، از رسیدگی به دعوا خودداری کرده و پرونده را به دادگاهی که دعوا قبلاً در آن مطرح شده، بفرستد (ماده ۸۹ آ. د. م جدید) و چنانچه دعوی مرتبط در چند شعبه از یک دادگاه مطرح باشد، با دستور رئیس شعبه اول، در یکی از شعب، توأمأ و یکجا رسیدگی خواهد شد.

(ماده ۱۰۳ آ. د. م. جدید)

در خصوص حل اختلاف در صلاحیت، در امور کیفری نیز مطابق ماده ۵۸۵ آ. د. ک جدید مصوب سال ۱۳۷۸، اختلاف طبق قواعد مذکور در کتاب آیین دادرسی مدنی جدید مصوب ۷۹/۱/۲۱ حل خواهد شد. (تفسیر ۲ ماده ۲۲۴۹ آ. د. ک جدید)

ثالثاً: اختلاف در صلاحیت اثباتی در مواردی مصداق می‌یابد که بعنوان مثال در دعاوی حقوقی و مدنی، خواهان موضوع دعوا خود را در دو مرجع مطرح کند بطور مثال هر گاه خواهان با ابراز سند عادی بیع نسبت به ملک غیر منقول ثبت شده‌ای که به حکم دادگاه انقلاب مصادره شده، مدعی خرید از مالک رسمی و مدعی مالکیت بر مالک مزبور باشد و با تقدیم دادخواست به خواسته الزام خوانده (یکی از نهادهای انقلاب مانند بنیاد جانبازان بعنوان مالک فعلی و قائم مقام مالک رسمی سابق که مشمول حکم مصادره قرار گرفته) به تنظیم سند رسمی انتقال در اجرای رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ هیئت عمومی دیوانعالی کشور، اقدام کرده و سپس یا مقارن با آن، همان دعوا را در دادگاه عمومی حقوقی نیز اقامه کند و هر دو مرجع مرجوع الیه با احراز صلاحیت خویش (ماده ۲۶ آ. د. م. جدید)، وارد رسیدگی شوند، اختلاف در صلاحیت اثباتی محقق خواهد شد. در این وضعیت بدیهی است که با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ هیئت عمومی دیوانعالی کشور، دادگاه انقلاب صالح به رسیدگی است لیکن مرجع حل اختلاف در این فرض همانطور که در صدر و ذیل ماده ۲۸ آ. د. م. جدید پیش شده، دیوانعالی کشور است. ترتیب عمل نیز بدین نحو است که هر یک از دو مرجع فوق (دادگاه عمومی حقوقی و دادگاه انقلاب) پس از طرح ایراد عدم صلاحیت از طرف خواننده و یا طرح ایراد امر مطروحه (بنده های ۱ و ۲ ماده ۸۴ آ. د. م. جدید)، باید از مرجع دیگر استعلام کرده و با احراز طرح یک دعوا با موضوع و سبب واحد در دو مرجع، ضمن توقف رسیدگی، موضوع را در گزارشی به ضمیمه پرونده به مرجع حل اختلاف (حسب مورد دیوانعالی کشور یا دادگاه تجدیدنظر استان) ارسال کند. بدین ترتیب هر گاه اختلاف در صلاحیت اثباتی از نوع صلاحیت محلی بین دو دادگاه عمومی حقوقی دو شهرستان از یک استان محقق شود، مرجع حل اختلاف مطابق ماده ۲۷ آ. د. م. جدید، دادگاه تجدیدنظر استان مربوط خواهد بود و هر گاه اختلاف در صلاحیت اثباتی بین دادگاههای دو حوزه قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف، دیوانعالی کشور می‌باشد و چنانچه اختلاف در صلاحیت اثباتی از نوع صلاحیت ذاتی بین مراجع دادگستری با یکدیگر یا مراجع دادگستری با مراجع غیر دادگستری رخ دهد، مرجع حل اختلاف، دیوانعالی کشور است. (رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ مورخ ۱۳۸۲/۱/۱۹ هیئت عمومی دیوانعالی کشور و رأی وحدت رویه شماره ۶۰۵ مورخ ۱۳۷۵/۱/۱۴ از حیث اختلاف در

صلاحیت و مرجع حل اختلاف قابل توجه می‌باشد). آدابی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران): اختلاف در صلاحیت اثباتی زمانی ایجاد می‌شود که دو مرجع قضایی در یک موضوع واحد خود را صالح بدانند که ممکن است اختلاف این دو مرجع نسبت به همدیگر اختلاف در صلاحیت محلی یا صلاحیت ذاتی باشد. با توجه به مواد ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ قانون آیین دادرسی در امور مدنی که طرق حل اختلاف و مراجع آن را مشخص کرده در خصوص سؤال مطرح شده نیز به نظر می‌رسد با توجه به وحدت ملاک از مواد فوق همان مراجعی که در صورت حدوث اختلاف منفی اختلاف را حل می‌کند مرجع حل اختلاف محسوب می‌شوند.

ذاقلمی (مجتمع قضایی شهید محلاتی): چنانچه منظور از صلاحیت اثباتی این باشد که دو یا چند مرجع خود را به رسیدگی برای موضوعی صالح بدانند مرجع حل اختلاف آنها همان مرجعی است که در صورت نفی صلاحیت از طرف مراجع رسیدگی صالح به حل اختلاف است و از این نظر تفاوتی وجود ندارد.

رحیمی (مجتمع قضایی شهید مفتاح): در ابتدای امر با توجه به نحوه طرح سؤال که اصل امکان وقوع اختلاف صلاحیت اثباتی در مسائل محرز دانسته شده است می‌توان به طور ساده به این سؤال چنین پاسخ داد که با توجه به ماده ۲۷ و ۲۸ قانون آ. د. م. اگر اختلاف بین دادگاههای عمومی یک استان، یا دادگاههای انقلاب یک استان، یا میان دادگاه عمومی و انقلاب یک استان باشد حل اختلاف با دادگاه تجدیدنظر استان است و اگر اختلاف میان دادگاههای عمومی در استان یا دادگاههای انقلاب در استان یا میان دادگاه عمومی یک استان با دادگاه انقلاب استان دیگر باشد حل اختلاف با دیوانعالی کشور است. اختلاف صلاحیت بین دادرها و دادگاههای عمومی و انقلاب و دادگاه کیفری استان هم خود بحث مستقلی را می‌طلبد که احتمال در پاسخ به سؤال ۳۱۶ به آن پرداخته خواهد شد.

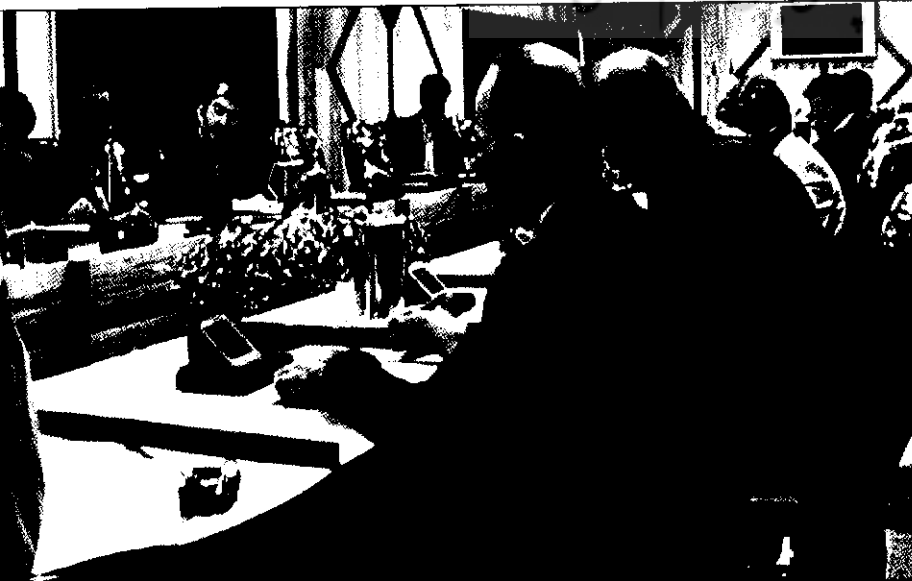
در مورد دادگاهها و دادرهای نظامی نیز به نظر می‌رسد با توجه به بقاء حکومت قانون آیین دادرسی کیفری سابق بر آنها بحث جداگانه‌ای لازم باشد. چنین به نظر می‌رسد که سؤال کننده در طرح سؤال به ماده ۲۷ ق. آ. د. م. توجه داشته در این ماده راجع به حل اختلاف از جهت منفی و عدم صلاحیت پرداخته شده اما در مورد صلاحیت اثباتی و طریق رفع و حل آن گفتگو نشده است.

اما بنده اجازه می‌خواهم بحث را در حدود همان ماده ۲۷ و ۲۸ مورد نظر سؤال کننده به نحوه عمیق تری طرح کنم و اساساً اصل باور سؤال کننده در مورد امکان وقوع اختلاف صلاحیت اثباتی را مورد تردید و تشکیک قرار دهم.

توجه همکاران را به بند یک و دو ماده ۸۳ ق. آ. د. م. جلب می‌کنم.

در بند یک در برابر دعوی مطرح شده نسبت به صلاحیت دادگاه ایراد گرفته می‌شود. پرونده‌ای در جایی مطرح نیست دادگاهی وارد رسیدگی شده و به دادگاه ایراد گرفته می‌شود که صالح به رسیدگی نیست و در ماده ۸۹ پیش بینی شده که اگر دادگاه این ایراد را پذیرفت مطابق ماده ۲۷ قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.

اما در بند دو در برابر دعوی که دادگاه به آن رسیدگی می‌کند گفته می‌شود که قبلاً همین دعوی یا دعوی که مرتبط با آن است در دادگاه دیگر مطرح و دادگاه دیگر در حال رسیدگی به آن است. با دقت در ماده ۸۹ به نظر می‌رسد حسب ظاهر چنین مقرر کرده است چه این دادگاهی که به آن ایراد گرفته اعتقاد داشته باشد که دادگاه دیگری که قبلاً همین دعوی عیناً در آن مطرح شده و در حال رسیدگی به آن است صالح است یا خیر؟ و چه اعتقاد داشته باشد که خود صالح است پرونده را به دادگاهی که قبلاً در آن دادگاه دعوی اقامه شده ارسال کند و گفته نشده است پرونده را با قرار عدم صلاحیت به آن دادگاه ارسال کند. گفته است از رسیدگی به دعوی خودداری کند ولو اینکه



اعتقاد داشته باشد خود صالح به رسیدگی است. اما ممکن است گفته شود ماده ۸۹ در موردی است که پرونده سابقه یا پرونده مرتبط سابقه در همان حوزه قضایی مطرح باشد و لذا اصلاً بحث صلاحیت و عدم صلاحیت مطرح نمی شود اما این استنباط درست به نظر نمی رسد به ماده ۱۰۳ توجه شود در مورد ماده ۱۰۳ چنین پیش بینی شده که اگر پرونده هایی که باید در یک دادگاه رسیدگی شود در یک حوزه قضایی مطرح باشند تعیین اینکه در کدام شعبه رسیدگی شود با رئیس شعبه اول محکمه آن حوزه قضایی است.

توانگر (دادگستری ورامین)؛ بدیهی است به دلالت ماده ۲۸ ق. آ. د. م. قابل تحقق است و چگونگی حل اختلاف صلاحیت اثباتی در طرح همزمان یک دعوا (اعم از حقوقی و کیفری) حسب مورد با اطلاع هر یک از محاکم (و نیز دادسرا) با شرحی حسب مورد با رعایت قواعد صلاحیت مقرر در ق. آ. د. م. بعمل خواهد آمد. فلذا به همان نحوی که حل اختلاف نفی در صلاحیت قواعد آ. د. م. مجراست. در صلاحیت اثباتی و اختلاف در آن، حل خواهد شد راهکار اجرایی آن اعلام اصحاب دعوا و یا اطلاع خود دادگاه و انعکاس به مرجع حل اختلاف است، که حسب مورد دادگاه تجدیدنظر و یا دیوان عالی کشور خواهد بود.

نظرهای تعدادی از قضات محترم بخش بوستان: آقای زارع پور و آقای نجف زاده اظهار داشتند طبق ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی همانطور که در صلاحیت منفی پرونده به مراجع مربوطه برای حل اختلاف ارسال می شود در مورد صلاحیت مثبت نیز به محض اینکه اختلاف در صلاحیت مثبت ایجاد شود هر یک از دادگاههایی که مدعی صلاحیت خویش هستند چنانچه در یک استان باشد دادگاه تجدیدنظر استان و در صورتی که در دو استان باشد به دیوان عالی کشور ارسال می شود. در این مورد همگی نظر آقای نجف زاده را تأیید کردند.

سید عباس موسوی (مجمع قضایی بعثت)؛ قواعدی که در باب حل اختلاف در صلاحیت وضع شده ناظر بر هر دو جنبه نفی صلاحیت و صلاحیت اثباتی است بنابراین بایستی مطابق قاعده ای که در مواد ۲۶ تا ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی وضع شده، حل اختلاف شود. بعلاوه در ماده ۲۸ قانون مرقوم صریحاً اشاره دارد که «همچنین در مواردی که دادگاهها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند...» بنابراین قانونگذار به هر دو وجه نفی صلاحیت و صلاحیت اثباتی نظر داشته است. اما بنظر می رسد منظور طراح سؤال طریق عملی حل این موضوع است بطوریکه دو مرجع قضایی به دو پرونده که وحدت موضوع و اصحاب دعوی دارد با اعتقاد به صلاحیت خود جداگانه هر کدام به یکی از این دو دعوی رسیدگی می کند چه تمهیدی باید اندیشید تا این دو دعوی مرتبط در یک محکمه صالح رسیدگی شود؛ با ذکر دو مثال و روشن کردن موضوع به بیان پاسخ آن می پردازیم. فرضاً متهمی در سه حوزه

قضایی یزد- اصفهان و ساری مرتکب سه فقره بزه کلاهبرداری شده و در هیچ یک از این سه حوزه دستگیر نشده است و هیچیک از محاکم قضایی این حوزه های سابق بر دیگری شروع به رسیدگی کرده اند بلکه هر سه حوزه همزمان شروع به رسیدگی می کنند و در دعوی مدنی مربوط به یک قرارداد که در تهران تنظیم یافته و محل اجرای تعهدات مربوط به آن در شیراز می باشد و دو دعوی در خصوص مورد بین متعاقدین قرارداد در محل تنظیم آن محل اجرای قرار داد و مطرح می شود حال چگونه باید دو دعوی به یک مرجع برای ادامه رسیدگی هدایت شود. حدوث این دو قضیه در مواد ۵۴ قانون آیین دادرسی کیفری و ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی شده است. به نظر می رسد برای یافتن راهکار عملی در این خصوص

می توان از مقررات موجود کمک گرفت. اولاً در صورت طرح دو دعوی مرتبط با هم وحدت کامل اصحاب دعوی و موضوع دعوی در دو مرجع قضایی در صورت

در قانون آیین دادرسی مدنی جدید و در ماده ۲۸ این قانون تحقق اختلاف فقط در خصوص صلاحیت اثباتی فیما بین مراجع قضایی و غیر قضایی پیش بینی شده و مرجع حل اختلاف مشخص شده است

ایراد خواننده دادگاه مکلف به پاسخ و اتخاذ تصمیم در مورد این ایراد می باشد در صورت وارد بودن ایراد مطابق بند ۲ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی بایستی پرونده را به مرجع دیگر که قبلاً شروع به رسیدگی نموده مطابق ماده ۸۹ قانون مرقوم ارسال دارد. ثانیاً علاوه بر قاعده مذکور در ماده ۱۰۳ قانون مرقوم هم روشی برای حل این مشکل پیش بینی شده است به این شکل که در صورت طرح دو دعوی کاملاً مرتبط به هم در دو مرجع با تشخیص رئیس شعبه اول که مراد رئیس کل دادگاههای عمومی و انقلاب استان است دو دعوی به یک مرجع برای ادامه رسیدگی ارسال می شود حال اگر دو مرجع از دو استان باشند با استفاده از ماده مرقوم و قواعد کلی حل اختلاف در صلاحیت با تشخیص دیوان عالی کشور پرونده به یکی از این دو مرجع ارسال خواهد شد. بنابراین اگر دو دعوی با وحدت کامل در دو مرجع مطرح باشد اگر یکی از این دو مرجع قبل از مرجع دیگر شروع به رسیدگی کرده باشد، سبق ارجاع با یکی از دو مرجع باشد طبق بند ۲ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی مرجعی که ارجاع دعوا یا رسیدگی به آن مؤخر باشد پرونده را از آمار کسر و به مرجعی که سبق رسیدگی یا ارجاع دارد ارسال می دارد و اگر دو مرجع همزمان دو دعوی را ثبت و شروع به رسیدگی کرده باشند طبق قاعده منبعت از ماده ۱۰۳ قانون مرقوم با تشخیص و تصمیم رئیس شعبه اول (رئیس کل دادگاههای عمومی و انقلاب استان) در صورتی که دو مرجع در یک استان باشد و با تشخیص و دخالت دیوان عالی کشور مستنبت از قواعد کلی در باب حل اختلاف در امر صلاحیت در صورتی که دو مرجع از دو استان باشد، حل

اختلاف شده و دو دعوی به یک مرجع برای ادامه رسیدگی اعطا می شود. نظر به اکثریت قریب به اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۱۳۸۳/۶/۵)؛

ماده ۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق تحقق اختلاف در صلاحیت اثباتی و نفی بین دادگاههای دادگستری یا دادگاه دادگستری و مراجع غیر دادگستری را پیش بینی و ترتیب حل اختلاف نیز در مواد بعدی قانون مذکور مشخص شده بود در قانون آیین دادرسی مدنی جدید و در ماده ۲۸ این قانون تحقق اختلاف فقط در خصوص صلاحیت اثباتی فیما بین مراجع قضایی و غیر قضایی پیش بینی شده و مرجع حل اختلاف مشخص شده است لیکن در مورد اینکه اختلاف صلاحیت اثباتی فیما بین دادگاههای عمومی، نظامی و انقلاب قابل تحقق است یا خیر؟ قانون اخیر ساکت است اما با توجه به فرض سؤال که امکان وقوع اختلاف صلاحیت اثباتی را محرز دانسته و نیز با توجه به مواد قانونی می توان گفت اختلاف در صلاحیت اثباتی فیما بین دادگاههای اخیر الذکر امکان

پذیر است در نتیجه قواعدی که در باب حل اختلاف در مورد صلاحیت وضع شده ناظر به هر دو جنبه آن (اثباتی و نفی) است در اینصورت از مقرراتی که در جهت حل اختلاف صلاحیت منفی استفاده می شود (مواد ۲۶ تا ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی جدید) از همان مقررات برای حل اختلاف صلاحیت مثبت نیز استفاده خواهد شد.

■ سؤال ۳۱۵- قرار تأمین خواسته که از طرف دادسرا صادر می شود: الف- چه مرجعی موظف به اجرای آن می باشد، ب- در صورتی که از ناحیه اجرای احکام مدنی به اجرا درآید و مالی توقیف شود ثالث با ادعای حقی نسبت به آن اعتراض کند کدام مرجع به اعتراض ثالث مذکور صلاحیت رسیدگی دارد؟

بند الف: نظر اقلیت با توجه به اینکه قرار تأمین خواسته و اجرای آن طبع مدنی دارد لذا اجرای آن بایستی بوسیله اجرای احکام مدنی انجام شود.

نظر اکثریت: اگر چه در حال حاضر قانون در باب اجرای قرار تأمین خواسته ساکت است لیکن با استفاده از ماده ۶۸ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ که مقرر می داشت باز پرس دستور توقیف مال مورد نظر را دهد به نظر می رسد اجرای قرار بطور مستقیم تحت نظر و دستور قاضی صادر کننده قرار باشد. در این مورد اقلیت همکاران محترم دادگستری هشترگرد در نظر داشتند برخی از همکاران با توجه به اینکه صدور قرار از ناحیه دادسرا بوده با توجه به ماده ۱۴۷ که رسیدگی به اعتراض را در اختیار مرجع صادر کننده و اجرا کننده قرار دانسته لذا در این مورد نیز رسیدگی به اعتراض در صلاحیت باز پرس خواهد بود. تعدادی از همکاران نیز بر این اعتقاد بودند که

بازپرس صرفاً مرجع صدور قرار است و با توجه به بند ۲ قسمت «ن» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به اعتراض نسبت به اجرای قرار نیز با دادگاههای عمومی جزایی محل است.

نظر اکثریت: با توجه به ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری سابق و ماده ۱۳ قانون فعلی مرجع قضایی جزایی مجوزی برای ورود به اموری که طبع مدنی دارند نداشته و باید با صدور قرار اناطه رسیدگی به امر جزایی را به رسیدگی در آن امر منوط کند.

بند ۲ قسمت «ن» ماده ۳ اصلاحی نیز ناظر به اعتراض نسبت به صدور قرار آن هم از ناحیه متهم است نه شخص ثالث. مضافاً موضوع بحث، اجرای قرار است نه صدور آن لذا نمی توان رسیدگی به این اعتراض را به عهده بازپرس یا دادگاه جزایی قرار داد.

در این مورد بسین دادگاههای حقوقی ۲ سابق تهران نیز اختلاف نظر بوده که نظر اقلیت و اکثریت بشرح ذیل است: نظر اکثریت قضات دادگاههای حقوقی تهران مورخ ۶۵/۱۲/۱۴: هر چند مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ یاد

شده ناظر به اجرای احکام بوده و دادگاه مذکور در آنها منصرف به دادگاه صادر کننده رأی است لیکن با اتخاذ ملاک می توان حکم مواد مرقوم را در مورد اعتراض ثالث نسبت به قرار بازپرس از حیث ادعای مالکیت نیز جاری کرد. بنابراین با توجه به مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی چنانچه در اجرای قرار تأمین خواسته که به استناد مواد ۶۸ و ۶۸ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری توسط بازپرس صادر شده ثالث نسبت به توقیف مالی اعم از منقول و غیر منقول به ادعای مالکیت آن معترض باشد مرجع صالح برای رسیدگی به این اعتراض دادگاه است و چون اعتراض ثالث در این مورد مبنی بر اینکه مال وی در اجرای قرار تأمین خواسته بازپرس توقیف شده جنبه و ماهیت حقوقی دارد و در امور مدنی اصل بر صلاحیت محاکم حقوقی است رسیدگی به آن همانطور که رأی شعبه دیوانعالی کشور نیز مؤید این معنی است در صلاحیت دادگاه حقوقی است و اعم از اینکه معترض مطابق قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست تنظیم و اقامه دعوی کند و یا به تجویز ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی به دادن لایحه اکتفا کند موضوع قابل رسیدگی است.

نظر اقلیت حقوقی ۲ تهران: در مورد مذکور چون اعتراض ثالث در واقع اعتراض به قرار بازپرس است و نیز توجه به ماد ۴۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۵ قانون مجازات عمومی و اینکه دادگاههای کیفری دارای اجرای احکام مدنی نیز هستند بر این اساس رسیدگی به اعتراض در صلاحیت دادگاههای کیفری است نه محاکم حقوقی.

استدلال دیگری که در این باب می توان مطرح کرد نظریه شماره ۱۳۴۴/۷ مورخ ۷۲/۴/۲۳ اداره حقوقی است که مؤید نظر اکثریت است.

نظر های رسیده تعدادی از قضات حوزه قضایی بخش بوستان:

آقای نجف زاد: همانطور که اختیار صدور قرار تأمین خواسته به دادسرا تفویض شده بدیهی است اعتراض به قرار تأمین خواسته نیز در دادسرا به عمل آید و این موضوع را می توان از مواد مربوط به تأمین خواسته در آیین دادرسی مدنی نیز استنباط کرد که اعتراض به قرار تأمین خواسته در همان جایی رسیدگی خواهد شد که قرار را صادر خواهد کرد.

پاشایی: دادگاه بایستی به اعتراض قرار رسیدگی کند چون نوعی قرار محسوب شده و نسبت به قرارهای صادر شده از دادسرا دادگاه صالح می باشد.

آقای قیاسی گفتند: به اصل قرار اعتراض نداشته است، که دادگاه حقوقی آن را رسیدگی کند بلکه ثالثی به مال توقیف شده اعتراض دارد که این خود در مرجع صادر کننده قرار رسیدگی خواهد شد.

زارع پور: در ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام زمانی که ثالث اعتراض داشته باشد به عملیات اجرایی برای اثبات ادعای خود به دادگاه مراجعه و شکایت می کند و اثبات ادعای حقوقی خارج از صلاحیت ذاتی دادسرا می باشد و به همین نحو است که دادگاه می تواند قرار توقیف عملیات اجرایی صادر کند... و این امر از جمله قرارهای دادسرا شمرده شده است در نهایت اگر دادگاه حقوقی اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد به قرار صادر شده کیفری خللی وارد نمی کند بلکه صرفاً مصداق خارجی قرار تغییر می یابد و قرار پا برجا می ماند.

سید عباس موسوی (مجمع قضایی بعثت): قرار تأمین خواسته که از طرف دادیار یا بازپرس صادر می شود از ناحیه اجرای احکام مدنی دادگستری یا مجتمع قضایی همان حوزه به اجرا گذاشته می شود با توجه به اینکه نوع و ماهیت تصمیم وجه مدنی دارد و فاقد وجه کیفری است در مرحله اجرا ارتباطی به اجرای احکام کیفری ندارد و شخصیت مرجع صادر کننده قرار که مرجعی کیفری است در نحوه و شکل اجرای آن تأثیری ندارد. در مورد مرجع صالح در رسیدگی به اعتراض به قرار مزبور با توجه به اینکه در ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی صرفاً به دادگاه اشاره کرده و دایره اجرای احکام مدنی تحت نظر محاکم حقوقی قرار دارد و موضوع آن نیز مدنی است لذا دخالت دادگاه حقوقی در رسیدگی به اعتراض مرتبط به نوع کار در محاکم حقوقی و متضمن مصلحت اصحاب دعوی است بعلاوه تشریفات که در فرآیند رسیدگی به این اعتراض بایستی مراعات شود در محاکم حقوقی

به لحاظ ارتباط موضوع با صلاحیت این محاکم بشکل بهتر و صحیح تر جریان می یابد. بنابراین قرار تأمین خواسته از هر مرجعی صادر شود و خواه مقامات دادسرا و خواه محاکم عمومی و از طرف هر شخصی مورد اعتراض واقع شود خواه متهم به قرار تأمین خواسته بازپرس یا دادیار اعتراض کند و خواه شخص ثالث در جهت ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، به لحاظ طبع و ذات دستور صادر شده که کاملاً شکل حقوقی است لذا دارد و روند رسیدگی به آن نیز همسو با رسیدگی های حقوقی است این اعتراض در محاکم حقوقی رسیدگی می شود.

حسن زاده (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران): اتفاق نظر: اجرای قرار تأمین خواسته از خصایص واحد اجرای احکام مدنی است و اجرای احکام کیفری که اجرای آراء صادر شده جزائی را بعهده دارد. کردن قرار تأمین خواسته را ندارد. مضافاً اینکه مطابق ماده ۱۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی برای اجرای قرار تأمین خواسته اعم از توقیف اموال منقول، صورت برداری و ارزیابی و... قواعد و مقررات حاکم به ترتیبی است که در قانون اجرای احکام مدنی پیش بینی شده است و همانگونه که در ماده ۳۵ و ۳۶ آیین نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیز اشاره شده است مرجع صالح برای به اجرا در آوردن قانون اجرای احکام مدنی واحد اجرای احکام مدنی است.

نظر اقلیت: گروه اول: چنانچه نسبت به نحوه اجرای قرار تأمین خواسته اعم از توقیف اموال و مالکیت و... اعتراض به عمل آید. مرجع صالح برای رسیدگی به این اعتراض محاکم جزایی هستند که دادسرای صادر کننده قرار تأمین خواسته در معیت آنها فعالیت می کنند. زیرا رسیدگی به این اعتراض نیز از اثرات این تبعیت است.

گروه دوم: رسیدگی به اعتراض در خصوص اجرای قرار تأمین خواسته در صلاحیت خود دادسرای صادرکننده قرار تأمین می باشد چرا که صدور این قرار مطابق مواد ۷۴ و ۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به استناد ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب برای دادسرا تجویز شده است پس این اذن در صدور قرار، اذن در لوایم آن را نیز که رسیدگی به اعتراض اجرایی آن می باشد در پی خواهد داشت.

نظر اکثریت: اولاً: اعتراض که نسبت به اجرای قرار تأمین خواسته صورت گرفته باشد مطابق مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مورد بررسی و رسیدگی قرار خواهد گرفت و از سیاق مواد مذکور چنین استنباط می شود که دادگاه حقوقی صالح به رسیدگی است زیرا ممکن است اختلاف در بحث مالکیت مطرح شود که رسیدگی به این موضوع از خصایص محاکم حقوقی است و نه کیفری.

ثانیاً: مواردی که واحد اجرای احکام مدنی تحت نظر محاکم جزایی فعالیت می کند صراحتاً مطابق قانون تعیین شده است که از جمله این موارد می توان به ماده

۳۵ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اشاره کرد. یعنی موافقی که بوسیله محاکم جزایی احکام مدنی صادر می شود. در حالیکه در ما نحن فیه هیچگونه نصی در خصوص فعالیت واحد اجرای احکام مدنی تحت نظر محاکم جزایی وجود ندارد.

ثالث: در زمان تصویب قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ لازم الرعایه بوده و مطابق دو ماده ۶۸ و ۶۸ مکرر آن قانون دادسرا اختیار صدور قرار تأمین خواسته را داشته است ولی قانونگذار که در مقام بیان و وضع مقررات شکلی بوده و مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی تنها دادگاه را مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراضات معرفی شده و از دادسرا ذکری به میان نیامده است. ضمناً همانگونه که در ابتدا نیز اشاره شد بانوجه به سیاق مواد قانون اجرای احکام مدنی، برای رسیدگی به اعتراض اجرایی، محاکم حقوقی دادگاه صالح می باشند و نه محاکم جزایی.

ذاقلی (مجمع قضایی شهید محلاتی): نظر به اینکه مستنبت از بند ۲ قسمت (ن) ماده ۱۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب از جمله قرارهای قابل صدور بوسیله دادسرا قرار تأمین خواسته می باشد اکثریت همکاران محترم این مجمع معتقدند که اجرای احکام مدنی، مرجع اجرای قرار مذکور است و در صورت اعتراض ثالث مرجع صادر کننده قرار بایستی نسبت به اعتراض رسیدگی کند اما اینجانب شخصاً اعتقاد دارم با توجه ماده ۲۷ آئین نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که می گوید «واحد اجرای احکام عهده دار اجرای احکام دادگاههای عمومی... می باشد...» و اصولاً از نظر حقوقی نیز قضات دادسرا نمی توانند مرجع ایجاد تکلیف برای قضات دادگاهها باشند مرجع اجرای قرارهای صادر شده مورد نظر نیز همان دادسرا است زیرا در غیر اینصورت لازمه این عمل صرف نظر از ایجاد تکلیف از طرف قضات دادسرا برای رئیس اجرای

احکام مدنی که رئیس کل دادگاههای عمومی و انقلاب و رئیس حوزه قضایی است مستلزم این است که در صورت اعتراض معترض به نحوه عمل اجرای احکام، همان مرجع بتواند عملکرد مقام مذکور را ارزیابی و احیاناً آنرا باطل اعلام کند در حالیکه شأن مقامات دادسرا چنین اختیار و تفویض را ندارند.

علی شجاعی (دادگستری شهرستان شهریار): نظریه اکثریت قضات این دادگستری؛ نظر به فقدان آئین دادرسی منطبق با تشکیلات جدید سیستم قضایی در امور کیفری و ضرورت استفاده از راهکارهای ارائه شده در قانون آئین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ هجری شمسی در برای حل مشکل، مخصوصاً با توجه به عدم نسخ کلی آن، چنین به نظر می رسد همانطور که در ماده ۶۸ مکرر ق. ا. د. ک سابق مقرر داشته اجرای قرار تأمین خواسته صادر شده از طرف بازپرس بعهده وی می باشد و اجرای احکام مدنی تکلیفی برای اجرای قرار تأمین صادر شده از طرف دادسرا ندارد چرا که اصولاً اجرای احکام مدنی واحدی مستقل نبوده و از جهت قضایی صرفاً زیر نظر محاکم حقوقی انجام وظیفه می کند فقط مجری احکام و قرارهای تأمین خواسته از طرف دادگاه است کانه خود دادگاه رأساً اقدام به اجرای احکام و قرارها می کند لذا نظر به مراتب مذکور و با توجه به مستقل نشدن دایره اجرای احکام مدنی از محاکم چنانچه قایل به این باشیم که قرارهای تأمین صادر شده از طرف بازپرس بوسیله اجرای احکام مدنی باید اجرا شود مانند این است که بگوییم محاکم حقوقی مکلف به اجرای قرارهای مذکور هستند که همچنین استنباطی موجه نمی باشد در خصوص اعتراض شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده در اجرای قرار تأمین خواسته صادر شده از طرف دادسرا میان همکاران قضایی دو نظر وجود داشت عده ای قایل به این بودند چون اجرای قرار مذکور به عهده مقام صادر کننده آن می باشد به اعتراض شخص ثالث نیز همان مقام رسیدگی می کند و عده ای دیگر قایل به این بودند چون رسیدگی به اعتراض ثالث که مدعی

مالکیت یا دارا بودن حق نسبت به مال توقیف شده می باشد؛ مستلزم رسیدگی ماهیتی بوده و امری صرفاً حقوقی است در چنین مواردی رسیدگی به اعتراض ثالث با تقدیم شکوائیه بدون ضرورت داشتن رعایت قانون آ. د. م در صلاحیت محاکم حقوقی می باشد. علی بابایی (دادگستری رباط کریم). ۱- قرار تأمین خواسته که از طرف دادسرای صادر شده، اجرای احکام مدنی اجرا می کند و مرجع صالح رسیدگی به اعتراض ثالث محکمه حقوقی است اگر چه در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی تصریح به حقوقی بودن دادگاه نشده لکن هم رویه بر این بوده که محکمه حقوقی رسیدگی می کند و هم رسیدگی به امر مدنی از شؤون و ویژگیهای محکمه حقوق است. اکثریت بر این نظر معتقد می باشند.

۲- آقای گودرزی معتقد است قرار تأمین صادر از طرف دادسرا بوسیله خود دادسرا و اجرای احکام کیفری اجرا می شود و رسیدگی به اعتراض ثالث نیز باید در محکمه جزا انجام شود آید زیرا اولاً به موضوعی که در دادسرا مطرح شده نهایتاً در دادگاه جزا رسیدگی می شود ثانیاً دادسرا در معیت دادگاه جزا کار می کند و این دو مکمل هم هستند. نظرات تعدادی از قضات محترم مجمع قضایی شهید بهشتی:

خداکرمی: بحث اجرای احکام مدنی یک بحث طولانی است که در ده سال اخیر مطرح بوده است من از سال ۶۱ در اجرای احکام در تهران بودم. در گذشته اجرای احکامی که جنبه حقوقی داشت به اجرای احکام مدنی می آمد ضمن اینکه شعب حقوقی دارای دادورز بودند که زیر نظر مدیر دفتر شعبه و قاضی شعبه انجام وظیفه می نمودند و یک شعبه اول اجرای احکام مدنی هم داشتیم که دارای یک دادرس بود. سپس اجرای احکام کیفری و مدنی زیر نظر معاون تشکیل شد. در شرایط حاضر با توجه به قوانین بنظر می رسد اجرای قرار تأمین خواسته که ماهیتاً امر حقوقی است و استثناً صدور آن به دادسرا تجویز شده در اجرای احکام کیفری باشد چون اولاً دادورز ندارند و ثانیاً کارکنان واحد تخصص کافی ندارند لذا بهتر است یک شعبه مدنی در اجرای احکام کیفری تأسیس شود تا به این امر بپردازد. حالت دیگر اینکه در اجرای احکام مدنی یک یا چند شعبه برای قرارهای صادر شده از دادسرا و محاکم کیفری اختصاص داده شود. در مورد اعتراض ثالث یا اعتراض خوانده به توقیف مال در فرض اینکه سند رسمی موجود نباشد و نیز عادی باشد در اینجا به لحاظ اینکه پرونده در دادسرا مطرح است و سپس به دادگاه کیفری ارسال می شود و شاکی می تواند دادخواست ضرر و زیان بدهد باید بگوییم برای جلوگیری از آشفتگی و تداخل رسیدگی به این اعتراض با خود دادگاه کیفری است. و این در حالی است که گاهی موارد حقوقی در محاکم کیفری هم رسیدگی می شود.

خیری: در ماده ۳۵ آئین نامه قانون جدید آمده است درحوزه شهرهای بزرگ که دارای مجمع جزایی مستقل



هستند احکامی که از دادگاهها صادر می شود . . . در این ماده صراحتاً به حکم اشاره شده و صحبتی از قرار نشده است .

قربانوند : از لحاظ اجرایی موافقتیم که به اجرای احکام مدنی ارسال نشود ولی در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی در مورد اعتراض ثالث به توقیف اموال و در ماده ۳۶ آیین نامه قانون جدید به اجرای احکام مدنی اشاره شده و صحبتی از قرار نشده لکن ملاک عمل ما قانون اجرای احکام مدنی است . با توجه به اینکه آیین نامه قانون نیست . دادسرا فقط در مواردی که می تواند در امر محکمه مداخله کند و در مورد صدور قرار هم بطور استثناء به دادسرا اختیار داده شده است . لذا اگر به قرار تأمین خواسته صادر شده از طرف دادسرا اعتراض شود . دادسرا صلاحیت رسیدگی ندارد . در محاکم کیفری نیز هر چند عمومی است ولی تخصیص داده شده لذا اگر بگوئیم بهر حال دادگاه عمومی است و صلاحیت عمومی دارد و می تواند رسیدگی کند پس اجرای آن هم می تواند در دادسرا باشد و با این استدلال می توان گفت در دادگاه کیفری به اعتراض رسیدگی و در دادسرا اجرا شود . اما اگر اعتقاد داشته باشیم که اجرای احکام مدنی از کیفری جدا است و تقسیم بندی کنیم در این صورت با توجه به مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی قابل رسیدگی در دادگاه کیفری و اجرای دادسرا نخواهد بود لذا هر دو استدلال را می توان بیان کرد اگر بحث تخصیص شعب و تفکیک اجرای کیفری و مدنی باشد باید در اجرای احکام مدنی اجرا و در دادگاه حقوقی به اعتراض ثالث رسیدگی شود . حال در اجرای احکام مدنی می توان شعبی را برای این منظور در نظر گرفت نظر شخص من اجرا در اجرای احکام مدنی است .

فروزانمهر : به اعتقاد بنده درست است که دادگاه کیفری خصیصه کیفری دارد ولی رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه کیفری رسیدگی می شود حتی اگر موقوفی تعقیب هم صادر شود باز مکلف به رسیدگی به قسمت حقوقی می باشد رسیدگی در این جا به اعتبار کیفری بودن نیست بلکه به لحاظ رسیدگی به ضرر و زیان است . اذن در شیء اذن در لوازم شیء نیز می باشد لذا وقتی اذن در صدور قرار داده شده اگر ابهامی در این قرار باشد رسیدگی با دادگاه حقوقی نخواهد بود بلکه وقتی قانون سکوت کرده باید در همان دادگاه کیفری رسیدگی شود . دادسرا زیر مجموعه دادگاه کیفری است و اجرای احکام کیفری هم در دادسرا است .

پهلوانی : در دادسرای سابق به استناد مواد ۶۸ و ۶۸ مکرر ق.آ.د. ک قرار صادر می شد و دیگر باز پرس یا دادیار تکلیفی در صدور قرار وجه الضمان نداشت و تبدیل به کفالت می شد یعنی همان جا قرار صادر و همان جا اجرا هم می شد در حال حاضر که شکاف ایجاد شده این قرار از زمره قرارهای دیگر در نظر گرفته می شود رسیدگی به اعتراض به قرار باید به دادگاه کیفری برود اگر قرار باشد در این مورد به دادگاه حقوقی

برود آشفتنگی و تداخل ایجاد می شود درست است که ماهیت حقوقی دارد ولی منعی ندارد در دادگاه کیفری رسیدگی شود و اجرای آن به ضابطان محول شود . کما اینکه بقیه قرارها هم به همین نحو می باشد . بنظر من یا شعب ویژه تشکیل شود و یا مانند سایر قرارها در دادگاه کیفری رسیدگی و در اجرای کیفری اجرا شود . مهاجری : در مواد ۳۵ و ۳۶ آیین نامه که صراحتاً به حکم اشاره شده این در قانون به کرات دیده شده من تصور می کنم منظور قانونگذار اخص بوده و با توجه به آوردن اجرای احکام مدنی حکم به معنای قالب و شایع آن می باشد منظور قانونگذار در مواد مذکور همان مقوله اجرا در قانون اجرای احکام مدنی بوده است . نمی توان گفت چون حکم گفته شده منصرف از قرار است . در قوانین دیگر هم در این زمینه کم نداریم مثلاً در بحث خیارات به عقد بیع اشاره شده چون شایع تر است لذا بنظر من اجرای این قرار با اجرای احکام مدنی است .

شیبانی : در این مورد به ۲ نحو می توان نگاه کرد گاهی طبق نظر آقای دکتر می توان اجرا کرد بهر حال قاضی منبع استدلال است اگر از نظر علمی نگاه کنیم که این قرار است و حکم نیست و در دادگاه کیفری رسیدگی شود و . . . من فکر می کنم با توجه به ماده ۳۶ آیین نامه که به اجرای احکام مدنی اشاره کرده است . تأمین خواسته هم مقدمه ضرر و زیان است تا بعداً رسیدگی و حکم در این خصوص از دادگاه کیفری صادر شود و سپس برای اجرا به اجرای احکام مدنی ارسال می شود که اجرای احکام مدنی هم زیر نظر دادگاههای حقوقی است بنظر بنده با همان استدلال اذن در شیء اذن در لوازم شیء می باشد اجرای احکام مدنی می باشد پس رسیدگی به اعتراض ثالث هم در دادگاه حقوقی خواهد بود نه محاکم کیفری . حالا اگر استدلال غلبه کند که اجرا در کیفری است پس رسیدگی به اعتراض ثالث هم در کیفری است .

دکتر پورنوری : ماده ۳۵ آیین نامه تکلیف را روشن کرده گفته شده در شهرهای بزرگ که مجتمع جزایی

مستقل دارد اجرای احکام مدنی صادر شده از دادگاه عمومی جزایی با اجرای احکام مدنی مستقر در آن مجتمع های کیفری باید دارای واحد اجرای احکام مدنی باشند لذا صراحت دارد که باید در مجتمع کیفری باشد و اعتراض هم در دادگاه کیفری رسیدگی شود چون نص قانونی وجود ندارد پس با توجه به این ملاک با دادگاه کیفری است .

شیبانی : حال اگر در مجتمع کیفری هم اجرای احکام مدنی باشد آن واحد هم مانند اجرای احکام مدنی مجتمع حقوقی است .

نظر اکثریت قضات محترم این است که اجرای قرار تأمین خواسته صادر شده از طرف دادسرا با اجرای احکام مدنی مجتمع حقوقی نمی باشد و باید با اجرای احکام مدنی مستقر در همان مجتمع کیفری باشد و رسیدگی به اعتراض ثالث نیز با دادگاه کیفری است . یآوری (دادستانی کل کشور) : اجرای قرار تأمین خواسته با اجرای احکام مدنی است و در مورد مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به توقیف مال به دلیل ذیل ، همان مرجع صادرکننده قرار (باز پرس یا دادیار) می باشد :

- ۱- اذن در شیء اذن در لوازم آن است .
- ۲- رأی وحدت رویه داریم که در زمان دادسرای قدیم ، در مورد قرار اناطه این قرار ناظر به اموال غیر منقول است و در مورد اختلاف در مال منقول خود قاضی دادسرا باید تعیین تکلیف کند .
- ۳- ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام در مقام چگونگی رسیدگی به اعتراض ثالث است و منظور از دادگاه مرجع قضایی صالح فلذا هر مرجع قضایی که قرار صادر کرده مرجع رسیدگی به اعتراض مرجع رسیدگی به توقیف مال نیز هست . بنابراین به جهالت مذکور رسیدگی به اعتراض به توقیف مال با خود دادسرا است .

علیرضا قاسمی (مجتمع قضایی خانواده ۱) : با عنایت به اینکه دادسرا در جمعیت دادگاه عمومی جزایی تشکیل می شود و یکی از وظایف دادسرا اجرای احکام



صادر شده از ناحیه دادگاه عمومی کیفری (جزایی) می‌باشد. و از طرفی به جهت فقدان آیین دادرسی متناسب با تشکیلات دادسرا و اینکه اذن در شیء اذن در لو زم آن نیز می‌باشد. لذا اولاً: اجرای قرار تأمین خواسته به عهده واحد اجرای احکام کیفری مستقر در دادسرا و تحت نظر دادستان خواهد بود.

ثانیاً: با توجه به اینکه دادسرا در معیت دادگاه عمومی جزایی می‌باشد. و اصل صدور قرار تأمین خواسته در دادگاه مذکور قابل اعتراض می‌باشد لذا اعتراض با موضوع ثالث (اعتراض شخص ثالث) نیز به عهده دادگاه عمومی جزایی می‌باشد و دادگاه اخیر بر مبنای قانون اجرای احکام مدنی رسیدگی خواهد کرد. در نهایت اینکه نظر قانونگذار صرفاً رعایت ترتیب مقرر در قانون اجرای احکام مدنی و مقررات مربوطه می‌باشد.

نهرینی: اولاً: قرار تأمین خواسته اساساً یک تصمیم تأمینی با ماهیت حقوقی و مدنی است خواه مرجع صادر کننده قرار، دادگاه عمومی حقوقی باشد یا دادسرای عمومی و انقلاب (بند ۲ از شق ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸) بویژه آنکه قرار تأمین خواسته همچنان که در مواد ۱۱۳ و ۱۲۲ و ۱۲۱ آیین دادرسی مدنی جدید (مصوب ۷۹/۱/۲۱) آمده، وفق مادتین ۷۴ و ۷۵ آیین دادرسی کیفری جدید (مصوب ۱۳۷۸) نیز ناظر بر ضرر و زیان ناشی از جرم یعنی امور حقوقی و مدنی است که شاکی در صدد است تا در اجرای مواد ۱۱ و ۱۲ آیین دادرسی کیفری جدید و رأی وحدت رویه شماره ۶۴۹-۱۳۷۹/۷/۵، خواسته اصلی خود را (ضرر و زیان) با صدور و اجرای قرار تأمین خواسته، در امنیت قرار دهد. بنابراین همانطور که وفق ماده ۲۸۶ آ. د. ک جدید، اجرای احکام راجع به هزینه دادرسی، تأدیه خسارات و ضرر و زیان مدعیان خصوصی برابر قانون اجرای احکام مدنی انجام می‌شود، در این خصوص نیز که دادسرا، قرار تأمین خواسته را صادر می‌کند، خود دادسرا وفق قانون اجرای احکام مدنی، آن را اجراء می‌کند. بعلاوه وقتی ماده ۲۸۶ آ. د. ک جدید و ماده ۴۹۰ آ. د. ک مصوب ۱۲۹۰ اجرای حکم ضرر و زیان ناشی از جرم که ساهیتا یک خواسته حقوقی و مدنی است، توسط دادسرا و مرجع کیفری صورت می‌گیرد بطریق اولی اجرای تأمین خواسته نیز در صلاحیت دادسرا خواهد بود. مطابق ماده ۲۸۶ آ. د. ک جدید اجرای احکام راجع به هزینه دادرسی، تأدیه خسارات و ضرر و زیان مدعیان خصوصی، برابر مقررات مندرج در فصل اجرای احکام مدنی بعمل می‌آید و منظور از این مقررات همان قانون اجرای احکام مدنی مصوب سال ۱۳۵۶ است. ولی ماده ۲۸۶ آ. د. ک جدید به هیچ وجه نایره اجرای احکام مدنی را متولی اجرای قرار تأمین خواسته صادر شده از طرف مرجع کیفری (دادسرا) نمی‌داند. در مقررات سابق آ. د. ک مصوب ۱۲۱۰ نیز مورد فوق در ماده ۴۹۰ پیش بینی شده بود که هم اکنون در خصوص آراء محاکم نظامی و محاکم

ویژه روحانیت مجری می‌باشد. در هر حال بنظر می‌رسد مطابق مواد فوق، اجرای قرار تأمین خواسته‌ای را که بوسیله دادسرا صادر کرده، بوسیله همان دادسرا نیز اجرای می‌شود و صرفاً در این مرحله دادسرا باید وفق قانون اجرای احکام مدنی، تأمین خواسته را به مرحله اجرا درآورد. مضافاً اینکه بخلاف دادرسی عمومی و انقلاب که وفق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح ق. ت. د. ع. و. ا. مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ منصوصاً عهده‌دار اجرای احکام کیفری نیز می‌باشد، واحد اجرای احکام مدنی چنین سازمان مستقلی از منظر قانون ندارد. زیرا اجرای احکام مدنی مطابق مواد ۵ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تحت نظارت مستقیم دادگاه صادر کننده رأی صورت می‌گیرد و قانون، مرجعی نظیر دادسرا را در نظر نگرفته است.

ثانیاً: در خصوص سؤال دوم نیز باید اشعار داشت که اگر چه به خلاف نظر مختار نگارنده، فرض و تصور سؤال کننده آن بوده که در پاسخ به سؤال اول، واحد اجرای احکام مدنی مجری قرار تأمین خواسته صادر شده طرف دادسرا

است ولی به هر صورت چنانچه شخص ثالثی با ادعای حقی نسبت به مال توقیف شده، به توقیف مال مزبور که در اجرای قرار تأمین خواسته بعمل آمده، اعتراض کند. بی تردید دادسرا و حتی دادگاه عمومی کیفری و انقلاب، صلاحیت رسیدگی به این ادعا را نخواهد داشت.

زیرا نخست آنکه طبع خواسته شخص ثالث نسبت به رفع توقیف از مال توقیف شده، که به ادعای حقی از جمله ادعای مالکیت بر آن صورت می‌گیرد، امری حقوقی و مدنی است و این موضوع ایجاب می‌کند که صلاحیت ذاتی مرجع قضایی را ملحوظ و رعایت کنیم. مطابق ماده ۴ قانون اصلاح ق. ت. د. ع. و. ا. مصوب سال ۱۳۸۱، در هر حوزه قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند و دادگاههای حقوقی صرفاً و فقط به امور حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند و دادگاههای حقوقی صرفاً و فقط به امور حقوقی و دادگاههای جزایی صلاحیت دارند تا فقط به امور کیفری رسیدگی کنند. در نهایت در ذیل ماده ۴ قانون یاد شده، قید شده در صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزایی، پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی، پرونده جزایی ارجاع شود که موارد و مصادیق این ضرورت نیز تا حدودی در ماده ۵ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ پیش بینی و از جمله به دعاوی حقوقی ناشی از جرم، دعاوی جزایی مرتبط با دعاوی خانوادگی اشاره شده که در این میان رسیدگی به بسیاری از امور مدنی از قبیل رسیدگی به

ادعای حق شخص ثالث نسبت به اموال توقیف شده، در آن دیده نمی‌شود و حتی در آن مقبوله نمی‌گنجد. بنابراین تنها مرجع صلاحیتدار در این خصوص دادگاههای عمومی حقوقی می‌باشند که در رسیدگی به این دسته از دعاوی (اعتراض شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده) که واجد طبع و ماهیت مدنی و حقوقی هستند، صلاحیت ذاتی دارند. مگر اینکه حسب ضرورت مندرج در ماده ۴ قانون یاد شده و بنا به جهات و مصادیق مندرج در ماده ۵ آیین نامه فوق الاشعار، رسیدگی به ادعای شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده در دادگاه عمومی جزایی (و نه دادسرا) ضرورت داشته باشد که این امر استثنائاً به تشخیص رئیس محترم قوه قضاییه یا مقامات مجاز از طرف ایشان، قابل طرح و رسیدگی در دادگاه عمومی جزایی یا انقلاب خواهد بود.

دیگر آنکه موضوع مطروحه در سؤال دوم از مصادیق اجرایی دو ماده ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی است که در موارد مذکور نیز صریحاً از عنوان و نام (دادگاه) استفاده شده که فی الواقع صلاحیت صدور حکم در

ماهیت امر را دارد بنابراین دادسرا که اساساً حق صدور حکم ندارد و صلاحیت رسیدگی به امور مدنی را ندارد، اختیاری در این خصوص نخواهد داشت. افزون بر آن وقتی شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده (اعم از منقول یا غیر منقول)، اظهار حقی می‌کند چنانچه ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی مقدم الشاریخ باشد (مقدم بر تاریخ توقیف) خود دادسرا که در مقام اجرای قرار تأمین خواسته صادر شده از ناحیه خود می‌باشد، حق دارد و باید از توقیف رفع اثر کند لیکن چنانچه مستند ادعای شخص ثالث، حکم قطعی یا سند رسمی نباشد و یا اگر هست، تاریخ آراء و اسناد مزبور مؤخر بر تاریخ توقیف باشد، باید برای اثبات ادعای خود شکایت کند. شکایت مزبور اگر چه بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی و پرداخت هزینه دادرسی صورت می‌گیرد ولی قالب و ماهیتی حقوقی و مدنی دارد. بنابراین مرجع رسیدگی که دادگاه عمومی حقوقی می‌باشد باید رسیدگی قضایی و ماهوی کرده و به تعلق عین یا منفعت و یا هر نوع حقوق متصوره بر این اموال به شخص ثالث و یا بلاوجه بودن ادعای ثالث حکم دهد. بدیهی است این حکم نیز حسب ضوابط مقرر در مواد ۵ و ۳۳۰ و ۳۳۱ آ. د. ک جدید قطعی و یا قابل تجدیدنظر خواهد بود و نهایتاً به مرحله قطعی رسیده و مشمول اعتبار امر معخومه خواهد شد. بنابراین، این نوع رسیدگی به شکایت ثالث اجرایی، صرفاً آداری نیست بلکه امر ماهوی و همانند سایر رسیدگیهای محاکم حقوقی می‌باشد و اقتضاء دارد تا موضوع نزد مرجع صالح که صلاحیت ذاتی دارد، تحت رسیدگی قرار گیرد.

با توجه به طبع مدنی قرار تأمین خواسته هر چند که از ناحیه دادسرا صادر شده باشد مجری آن اجرای احکام مدنی خواهد بود

ثالثاً - نکته مهمی که ذکر آن لازم است ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ آیین دادرسی کیفری جدید است. مطابق این مواد قانونی، بازپرس یا دادستان باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده که دلیل یا وسیله جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده است تعیین کند تا مسترد، ضبط یا معدوم شود. بعلاوه بازپرس و یا دادستان مکلف هستند مادام که پرونده نزد آنها جریان دارد، به تقاضای ذینفع و با رعایت شرایط سه گانه (عدم لزوم اشیاء در بازپرسی، بلا معارض بودن آن، و اینکه در شمار اموال مورد ضبط و معدوم نباشد)، دستور رد اموال و اشیاء مذکور را به ذینفع صادر کنند. به دادگاه نیز تکلیف شده تا در مورد این اموال حکم مخصوص صادر و تعیین کند که آنها باید مسترد یا ضبط یا معدوم شوند. نکته مورد استفاده در سؤال مطرح شده اموال حاصل از جرم است که مجرم

با ارتکاب جرم، آن را تحصیل می کند (مانند مال مسروقه). در تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ بطور صریح قید شده که: «متضرر از قرار بازپرس یا دادستان (در مورد اموال موضوع جرم یا حاصل از

جرم) یا قرار یا حکم دادگاه می تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت خود را طبق مقررات در دادگاههای جزایی تعقیب و درخواست تجدیدنظر کند هر چند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزایی قابل شکایت نباشد.»

تناسب موضوع در اینجا است که متضرر از قرار بازپرس یا دادستان می تواند اشخاص ثالثی باشند که نسبت به اموال حاصل از جرم، ادعای مالکیت داشته و با مال باخته (شاکی خصوصی پرونده) معارضه دارند. در بند ۲ ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی نیز قید شده که بازپرس یا دادستان در صورتی مال را به ذینفع مسترد می دارد که اشیاء و اموال مزبور بلا معارض باشد. بنابراین با وجود معارضه و اختلاف شاکی خصوصی و شخص ثالث در ادعای مالکیت یا ادعای هر نوع حقوقی در مال مزبور، بازپرس و دادستان نمی توانند آن را به هر یک از آنها مسترد دارند و نهایتاً بازپرس و دادستان و یا حتی دادگاه باید راجع به این اموال و تعلق آن به ذینفع (اعم از شاکی خصوصی یا ثالث) حسب تبصره ۱ ماده ۱۰ اتخاذ تصمیم کنند که این تصمیم نیز حسب مورد قابل تجدیدنظر خواهی در مرجع بالاتر خواهد بود.

در نهایت باید توجه داشت بین ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و نظریه مختار نگارنده که در بندهای اولاً و ثانیاً آمده تعارضی وجود ندارد زیرا موضوع ماده ۱۰ ناظر بر اموال و اشیایی است که عین آن اموال در جریان تحقیق و تعقیب متهم کشف شده و در واقع عین آن بدست می آید و حال آنکه اموال توقیف شده که در اجرای قرار تأمین خواسته بوسیله دادرسی و

بمنظور استیفاء ضرر و زیان ناشی از جرم از محل اموال مزبور به حیطة بازداشت درآمده، اموال حاصل از جرم نمی باشد بلکه اموالی است که ظاهراً متعلق به متهم پرونده بوده و شاکی خصوصی برای وصول و استیفاء ضرر و زیان ناشی از جرم، آن را در اجرای تأمین خواسته، توقیف و بازداشت می کند تا از آن محل، زیان وارده جبران شود. بنابراین مورد اخیر متفاوت با موضوع ماده ۱۰ است.

بنابراین با توجه به مطالب مذکور باید قائل به آن بود که صرفاً دادگاههای عمومی حقوقی صلاحیت ذاتی دارند تا به ادعای اشخاص ثالث نسبت به حقوق متصوره آنان بر اموال توقیف شده، رسیدگی و تصمیم اتخاذ کنند.

محمدی (حوزه قضایی بخش گلستان)؛ پاسخ قسمت اول (الف) از سوال ۳۱۵:

اعتراض شخص ثالث نسبت به قرار تأمین خواسته که از ناحیه بازپرس صادر و اجرا شده است در صلاحیت دادگاههای حقوقی می باشد

نظر اول: در قانون آیین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ و قانون اصلاحی این قانون مصوب سال ۱۳۸۱ صراحتاً در خصوص نحوه اجرای قرار تأمین خواسته صادر شده از ناحیه دادرسی

اظهار نظر نکرده است. هر چند مستفاد از بند دوم از قسمت (ن) ماده سوم قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ مجوز صدور قرار تأمین خواسته از طرف دادرسی را تأیید می کند و اگر قانونگذار می خواست که نحوه اجرای قرار تأمین خواسته را مشخص کند بطور حتم از این موضوع در قانون صحبت به میان می آورد همانطوری که در ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری اشاره شده که مطالبه ضرر و زیان وارده مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است و در حل اختلاف در امور کیفری قانونگذار در ماده ۵۸ قانون اخیرالذکر آن را اعلام کرده است.

نظر دوم: نظر به اینکه ماده ۲۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری، اجرای احکام راجع به هزینه دادرسی، تأدیه خسارات، ضرر و زیان مدعیان خصوصی برابر مقررات مندرج در فصل اجرای احکام مدنی اعلام کرده است، و صدور قرار تأمین خواسته از جمله اقداماتی است که از ناحیه دادگاه یا دادرسی برای حفظ و تأمین و تأدیه خسارات و ضرر و زیان وارده به شاکی معمول می شود لذا نحوه اجرای قرار تأمین خواسته برابر مقررات مندرج در فصل اجرای احکام مدنی خواهد بود (ماده ۷۴ و ۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۰ و بند دوم از قسمت (ن) از ماده سوم قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و قانون اجرای احکام مدنی).

نظر سوم: با توجه به مفاد اصل ۱۶۷ قانون اساسی که قاضی باید حکم هر دعوی را از قو. این مدون بیاید

و... که رسیدگی به دعوی را از تکالیف قاضی قرار داده و این امر قانونی، از اوامر الزام آور است و قاضی را موظف به صدور حکم کرده است و برای صدور حکم، قاضی باید وفق مقررات مربوط به دعوی مطرح شده رسیدگی و بعد حکم صادر کند، پس مقدمه حکم رسیدگی است این رسیدگی روشن است که قانونگذار برابر قوانین آیین دادرسی مشخص و آن را وضع کرده است در مواردی که قانونگذار روش رسیدگی (یعنی آیین دادرسی مربوطه) را مشخص و اقدام به وضع قانون نکرده است تکلیف چیست؟ که ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی تکلیف را مشخص کرده و این در ماده قانونگذار به قاضی اعلام کرده که نمی تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعاوی و صدور حکم امتناع ورزد، لذا قاضی مکلف به رسیدگی و نیز مکلف به صدور حکم است حتی قوانین در مورد رسیدگی به دعاوی مطرح شده نداشته باشیم در اینجا چه در رسیدگی به امور کیفری و چه در رسیدگی به امور حقوقی مدنی چنانچه قانون سکوت کرده باشد باید با توجه به عرف و منطق قضایی و رویه قضایی و نیز قوانین جاری در رسیدگی به امور کیفری و حقوق اقدام کرد حال با این استنباط و استدلال در پاسخ گویی به سؤال اقدام می کنیم، و پاسخ این است که نحوه اجرای قرار تأمین خواسته برابر قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی با اجرای احکام مدنی خواهد بود. ممکن است بعضی بگویند کلمه دعاوی حقوقی است نه موضوعات کیفری، که ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوانعالی کشور به این سؤال پاسخ داده که کلمه دعاوی مذکور شامل امور کیفری و حقوقی می شود.

بند (ب) سؤال ۳۱۵:

نظر اول: از آنجایی که مفاد ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست اعتراض ثالث به دادگاهی که دعاوی در آنجا مطرح است باید تقدیم شود لذا مرجع رسیدگی کننده به دادخواست اعتراض ثالث مطرح شده، بازپرس یا مقام قضایی دادرسی صادر کننده قرار تأمین خواسته خواهد بود.

نظر دوم: از آنجا که اعتراض ثالث با تقدیم دادخواست بخواسته اثبات مالکیت نسبت به مال توقیف شده یا اثبات ذی حق بودن معترض ثالث همراه است و به دنبال آن معترض ثالث رفع توقیف از مال توقیف شده را نیز تقاضا می کند لذا رسیدگی به این خواسته از صلاحیت های محاکم حقوقی است، و دادخواست مطرح شده بنظر می رسد باید در محاکم حقوقی مطرح و رسیدگی شود مفاد ماده ۱۱ و ۱۳ قانون دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ نیز مؤید این نظر است و فقط دادخواست ضرر و زیان ناشی از جرم آن هم با شرایط مندرج در ماده ۱۱ قابل طرح و رسیدگی در محاکم کیفری است و مفاد ماده ۱۳ قانون مذکور، محاکم کیفری را در ورود به مسائل حقوقی و رسیدگی به امور

کیفری را که در صلاحیت رسیدگی محاکم حقوقی است با تقدیم دادخواست منع کرده است لذا این منع ورود محاکم کیفری در رسیدگی به امور حقوقی، مندرج در ماده ۱۳ قانون مذکور، این نظر را تقویت می کند.

نظر سوم: مستفاد از ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به دادخواست اعتراض در صلاحیت محاکم کیفری که نسبت به دادسرا ولایت دارد خواهد بود. نظر این حقیر نظر دوم است.

علی اصغر ابراهیمی (مجمع قضایی شهید مطهری): نظریه اکثریت: مرجع مجری قرار تأمین خواسته صادر شده از دادسرا دایره اجرای احکام مدنی است و مرجع رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، محاکم حقوقی می باشند.

ب: پاسخ تفصیلی: نظر به اینکه تأمین خواسته دارای خصوصیت و ماهیت حقوقی است. و اجرای احکام مدنی و همچنین دستورات حقوقی مستلزم رعایت مقررات و تشریفات خاص و قانون اجرای احکام مدنی متکفل این امر است؛ لذا دایره اجرای احکام مدنی مرجع موظف به اجرای آن می باشد حال اگر تأمین خواسته به اجرا در آید و مالی توقیف شود و ثالثی با ادعای حقی نسبت به آن اعتراض کند، به لحاظ خصیصه فوق و اینکه محاکم حقوقی به دعاوی و امور حقوقی رسیدگی می کند و محاکم کیفری به دعاوی و امور کیفری و ماده ۴ (اصلاحی ۷/۲۸/۱۳۸۱) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با اصلاحات بعدی مصوب ۱۵ تیر ۱۳۷۳ محاکم حقوقی را رسیدگی به امور حقوقی و محاکم کیفری را رسیدگی به امور کیفری مکلف کرده است. لذا محاکم حقوقی مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث هستند. در همین جهت برای تأکید بر استدلال فوق و تقویت آن به مواد ۱۱ و ۱۳، ۶۸ و ۶۸ مکرر ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۴۹۰ از قانون آیین دادرسی کیفری با اصلاحات بعدی مصوب بهمن ۱۳۵۲ اشاره می شود:

۱- ماده ۱۱: به ادعای خصوصی تازمانی که

متضمن خلاف یا جنحه و جنایت نباشد در محکمه جزا رسیدگی نخواهد شد. ۲- ماده ۱۳: پس از صدور حکم به تبرئه متهم، دادگاه جزایی نمی تواند در باب ضرر و زیان مدعی خصوصی حکمی صادر نماید ولی مدعی خصوصی می تواند به دادگاه حقوقی مراجعه نماید. ۳- ماده ۶۸: شاکی می تواند تأمین ضرر و زیان خود را بخواهد در صورتی که تقاضای شاکی مبنی بر دلائل باشد بازپرسی، رأساً قرار تأمین خواسته را صادر می نماید. ۴- ماده ۶۸ مکرر: در صورتی که خواسته شاکی عین معین نبوده یا عین معین بوده ولی توصیف آن ممکن نباشد بازپرس معادل مبلغ ضرر و زیان شاکی از سایر اموال و دارائی متهم توقیف می کند و اگر تقاضای تبدیل توقیف اموال متهم به ضامن شود طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در فصل قرار تأمین عمل می شود. ۵- ماده ۱۷۱: قرارهای بازپرس در موارد ذیل قابل شکایت است ۱- ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰.

محاکم حقوقی اساساً ارتباطی با دادسرا ندارند و دو مقوله و مرجع متفاوت از هم و به عبارتی نسبت به یکدیگر وجود استقلالی دارند. ولی محاکم کیفری با دادسرا مرتبط با یکدیگر و وابسته به هم و مکمل یکدیگر هستند به نحوی که اقدامات دادسرا بدون محاکم کیفری و بالعکس ناقص و اساساً فاقد مشروعیت قانونی است. ثانیاً مطابق مقررات ماده ۳ (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۵ تیر ماه ۱۳۷۳ با اصلاحات بعدی در موارد ذیل مرجع حل اختلاف محاکم کیفری می باشند. ۱- در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس در خصوص فک قرار بازداشت متهم از طرف بازپرسی. ۲- اعتراض به قرارهای بازپرس که یکی از موارد ششگانه قرارها، قرار تأمین خواسته است و دلیلی بر استثناء قرار تأمین خواسته از موارد تصریح شده وجود ندارد تا فقط در مورد این قرار، محاکم حقوقی صالح به رسیدگی باشند.

۴- اختلاف بین دادستان و بازپرس در خصوص مجرمیت متهم یا لزوم صدور قرار موقوفی تعقیب و یا منع تعقیب که در این صورت رفع اختلاف حسب مورد در دادگاههای عمومی و انقلاب بعمل می آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار خواهد شد. و در صورت موافقت دادستان با بازپرس در مورد مجرمیت متهم. کیفرخواست صادر و پرونده را از طریق بازپرسی به دادگاه صالح ارسال می کند. و مسلم است که دادگاه صالح محاکم کیفری هستند. لذا می توان نتیجه گرفت که استثناء قرار تأمین خواسته از سایر قرارهایی که توسط بازپرسی صادر می شود. و اختصاص حکم جداگانه برای تأمین خواسته مستلزم دلیل است و دلیلی در این خصوص به نظر نمی رسد. نظریه اکثریت اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۳/۷/۲):

شاکی خصوصی می تواند از حیث ضرر و زیان وارده شده به خود در نتیجه ارتکاب جرم قرار تأمین خواسته از اموال متهم را از دادسرا تقاضا کند. این قرار با رعایت مقررات قانونی از ناحیه دادسرا صادر می شود. دادگاه کیفری هم به تبع امر کیفری نسبت به خواسته شاکی از باب ضرر و زیان رسیدگی می کند که برابر مواد ۳۵ و ۳۶ آیین نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۲۸۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری اجرای این احکام برابر مقررات مندرج در فصل اجرای احکام مدنی به عمل می آید و در حال حاضر منظور از اجرای احکام مدنی قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ می باشد. اما در خصوص سؤال مطرح شده تردیدی نیست که ماهیت موضوع یک امر مدنی است در پاسخ به قسمت اول این سؤال باید گفت با توجه به طبع مدنی قرار تأمین خواسته هر چند که از ناحیه دادسرا صادر شده باشد مجری آن اجرای احکام مدنی خواهد بود و در پاسخ به قسمت دوم سؤال فرض بر این است قرار تأمین



خواسته صادر شده از ناحیه دادسرا در اجرای احکام مدنی در حال اجرا و اموال توقیف شده است اما شخص ثالثی نسبت به قرار مذکور و مال توقیف شده معترض و مدعی حق می باشد در این صورت آیا دادگاه جزایی صالح به رسیدگی است یا دادگاه حقوقی؟

نظر به اینکه اولاً شخص ثالث دخالتی در مسئله کیفری نداشته و به این لحاظ مراجع جزایی هم ولایتی بر او نخواهند داشت ثانیاً در امور مدنی اصل بر صلاحیت رسیدگی محاکم حقوقی است زیرا که ادعای شخص ثالث جنبه مدنی دارد و ممکن است اختلاف در مالکیت اموال توقیف شده رخ دهد و نیاز به رسیدگی در باب اثبات مالکیت باشد که این امر بعهدده دادگاه حقوقی است با عنایت به مراتب فوق و با توجه به اینکه ادعای ثالث در ما نحن فیه یک ادعای مدنی و حقوقی است بدیهی است که دادگاه حقوقی صالح به رسیدگی است اعم از اینکه معترض مطابق قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست تنظیم و اقامه دعوی کند و یا به تجویز مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی به دادن لایحه اکتفا کند در هر حال موضوع قابل رسیدگی است. ضمناً بند ۲ قسمت «ن» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که رسیدگی به اعتراض نسبت به قرار تأمین خواسته را با دادگاه جزایی محل دانسته مربوط به اعتراض شخص متهم است نه اعتراض شخص ثالث که دخالتی در امر کیفری ندارد فقط شکای می تواند ضرر و زیان خود را از دادگاه کیفری بخواهد ولی شخص ثالث نمی تواند با طرح دعوی مدنی وارد دادگاه کیفری شود بعلاوه برابر ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری سابق و ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری فعلی مرجع قضایی جزایی مجوزی برای ورود به اموری که طبع مدنی دارند را ندارد همچنین نظریه شماره ۷/۱۳۴۴ - ۷۲/۴/۲۳ اداره حقوقی که بیان کرده «اعتراض شخص ثالث نسبت به قرار تأمین خواسته که از ناحیه بازپرسی صادر شده و اجرا گردیده است در صلاحیت دادگاههای حقوقی می باشد» مؤید همین نظر است.

نظریه اقلیت اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۳/۷/۲):

پاسخ قسمت الف - در حال حاضر قانون در باب اجرای قرار تأمین خواسته از ناحیه دادسرا ساکت است اما با استفاده از ماده ۶۸ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری سابق و اینکه محاکم حقوقی اساساً ارتباطی با دادسرا ندارند و دادسرا در معیت دادگاه جزایی عمل می کند و نظر به اینکه صدور این قرار مطابق مواد ۷۴ و ۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و باستناد ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب برای دادسرا تجویز شده است اجرای آن بعهدده واحد اجرای احکام مستقر در دادسرا و تحت نظر دستور قاضی صادرکننده قرار خواهد بود.

پاسخ قسمت ب - چون اجرای قرار مذکور به عهده مقام صادر کننده آن است به اعتراض شخص ثالث نیز همان مقام رسیدگی می کند زیرا اذن در صدور قرار

اذن در لوازم آن را نیز که رسیدگی به اعتراض اجرایی است در پی خواهد داشت و از طرفی ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی در مقام چگونگی رسیدگی به اعتراض ثالث است و منظور از دادگاه مرجع قضایی صالح است در نتیجه هر مرجع قضایی که قرار صادر کرده مرجع اعتراض به توقیف مال هم می باشد که در ما نحن فیه دادسرا مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به توقیف مال است.

نظر تعدادی از اقلیت اعضای محترم کمیسیون در مورد اعتراض شخص ثالث نسبت به قرار تأمین خواسته صادر شده از ناحیه دادسرا چنین است: چون دادسرا در میعت دادگاه کیفری انجام وظیفه می کند و اینکه اصل صدور این قرار با اعتراض متهم در دادگاه کیفری قابل رسیدگی است لذا رسیدگی به اعتراض ثالث نیز بر عهده دادگاه کیفری است که بر مبنای قانون اجرای احکام مدنی رسیدگی خواهد کرد.

سوال ۳۱۶ - اختلاف بین دادسراهای دو استان و دادسرای یک استان با دادگاههای عمومی و تجدیدنظر استان دیگر که دادسرا تشکیل نشده است همچنین بین دادسرای عمومی یک شهرستان با دادگاههای عمومی بخش چگونه قابل حل است؟

آدابی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران): اولاً در خصوص اختلاف بین دادسرای دو استان با عنایت به اینکه این دو دادسرا از دو حوزه قضایی مربوط به دو استان می باشد به استناد تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی در امور مدنی دیوانعالی کشور مرجع حل اختلاف محسوب می شود.

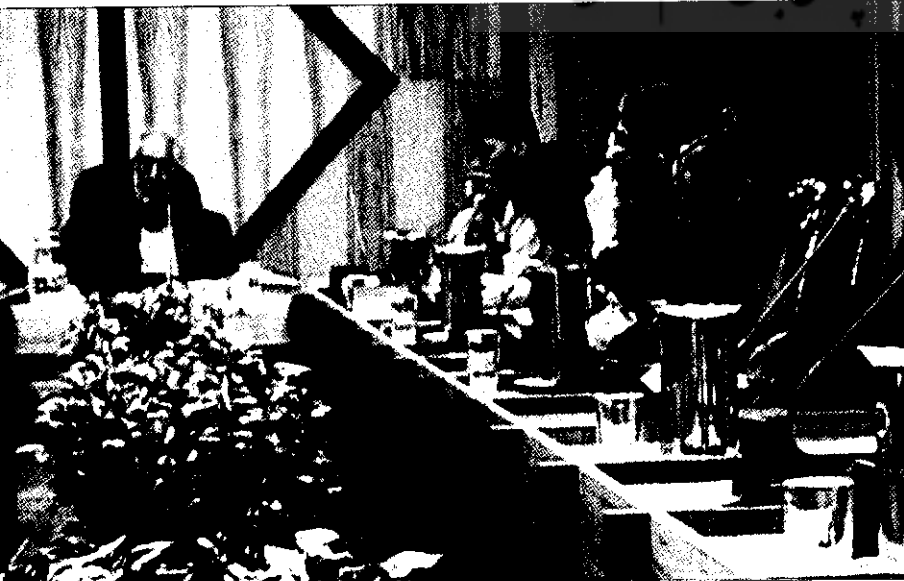
ثانیاً: در صورت حدوث اختلاف بین دادسرای یک استان با دادگاههای عمومی یا تجدیدنظر استان دیگر که دادسرا در آن تشکیل نشده باشد نیز با عنایت به اینکه دادسرا مرجع قضایی محسوب می شوند لذا از مصادیق اختلاف بین دو حوزه قضایی از دو استان مختلف بوده و به استناد ماده مرقوم حل اختلاف بین آنها با دیوانعالی کشور خواهد بود.

ثالثاً: در مورد حل اختلاف بین دادسرای عمومی یک

شهرستان با دادگاههای بخش باید قائل به تفکیک شد چنانچه منظور از سوال حدوث اختلاف بین دادسرای یک شهرستان با دادگاه بخش مستقر در همان استان باشد به استناد ماده ۲۷ قانون مرقوم مرجع حل اختلاف دادگاههای تجدیدنظر همان استان خواهد بود لازم به ذکر است با توجه به اینکه قاضی دادسرا و دادگاه بخش هر دو مستقل هستند اختلاف قابل تحقق می باشد. و در صورتی که منظور از سوال، حدوث اختلاف بین دادسرای یک شهرستان با دادگاه بخش از استان دیگر باشد مرجع حل اختلاف با توجه به تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی باز هم دیوانعالی کشور خواهد بود.

ذاقلی (مجمع قضایی شهید محلاتی): نظر به اینکه در خصوص نحوه اختلاف بین دادسراها و همچنین دادسرا و محاکم نص صریحی وجود ندارد و لاجرم بایستی برای حل مشکل از قوانین قبلی و قوانین موجود کمک گرفت. در تبصره ۲ ماده ۱۷ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو حل اختلاف بین دادسراها تابع قواعد حل اختلاف محاکم قلمداد شده بود در حال حاضر نیز طبق ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب حدود صلاحیت.

وظایف و اختیارات دادسرا طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ می باشد و از طرف دیگر طبق ماده ۵۸ قانون اخیر حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری طبق قواعد مذکور در کتاب آیین دادرسی در امور مدنی خواهد بود بنابراین لاجرم بایستی نحوه حل اختلاف بین دادسرا و سایر مراجع را تابع قواعد حل اختلاف حاکم بین محاکم کیفری دانست زیرا صرف نظر از مراتب فوق طبق صدر ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادسرا در معیت دادگاههای هر حوزه قضایی است بنابراین در صورت حدوث اختلاف بین دادسراهای دو استان مرجع حق اختلاف دیوان عالی کشور و در صورت حدوث اختلاف بین دادگاههای عمومی یک استان و دادسرای



استان دیگر نیز دیوان عالی کشور مرجع حل اختلاف خواهد بود. در صورت حدوث اختلاف بین دادرسی عمومی شهرستان و دادگاه عمومی بخش داخل یک استان مرجع حل اختلاف دادگاه تجدیدنظر همان استان خواهد بود تذکر این نکته نیز لازم است که نظر به اینکه میان دادرسی و دادگاه تجدیدنظر تعامل صلاحیتی وجود ندارد حدوث اختلاف غیر قابل تصور است اما بر فرض وقوع اختلاف طبق ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نظر دادگاه تجدیدنظر لازم الاتباع خواهد بود. نصر (حوزه قضایی بخش بوستان): در قانون تشکیل دادرسی گفته شده دادرسی در معیت دادگاه تشکیل شود بدیهی است رسیدگی به امور حل اختلاف آن نیز تابع مقررات در قانون آیین دادرسی مدنی می باشد پس در خصوص بخش اول و دوم سؤال دیوان عالی کشور حل اختلاف می کند و در مورد بخش سوم سؤال با دادگاه تجدیدنظر می باشد.

سید عباس موسوی (مجتمع قضایی بعثت): موافق ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری که حل اختلاف در مراجع کیفری را به قواعد مذکور در باب حل اختلاف در صلاحیت هر آیین دادرسی مدنی ارجاع کرده است در صورت اختلاف بین دادرسی عمومی با دادرسی عمومی دیگر یا دادگاه عمومی بخش که جملگی در داخل یک استان مستقر هستند حل اختلاف با دادگاه تجدیدنظر همان استان می باشد و در صورت اختلاف بین دادرسی عمومی یک استان با دادرسی عمومی مستقر در استان دیگر یا دادگاه عمومی بخش داخل در استان دیگر یا دادگاه عمومی مستقر در استان دیگر که در آن استان هنوز دادرسی مستقر نشده حل اختلاف با دیوان عالی کشور می باشد.

علی بابایی (دادگستری رباط کریم): قضات اتفاق نظر دارند ملاک کلی همان است که مواد ۲۷ و ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در آیین دادرسی مدنی آمده است به طور کلی ملاک را قانون معین کرده است و هدف قانونگذار این است که یک مرجع عالی که اشراف به هر دو مرجع اختلاف کننده دارد اختلاف را حل می کند بنابراین: اگر اختلاف میان دو دادرسی از دو استان باشد مرجع حل اختلاف، دیوان عالی کشور است اگر اختلاف بین دادرسی های یک استان با دادگاههای عمومی و تجدیدنظر استان دیگری که دادرسی تشکیل نشده پیش بیاید باز حل اختلاف با دیوان عالی کشور است ولی اگر اختلاف بین دادرسی عمومی و انقلاب یک شهرستان با دادگاه بخش حادث شود حل اختلاف با دادگاه محترم تجدیدنظر استان است که به هر دو مرجع اشراف دارد و اگر همین مورد هم اختلاف از دو استان باشد مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور است.

حسن زاده (دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران):
۱- حل اختلاف میان دادرسی های دو استان.
اتفاق نظر: مرجع حل اختلاف بین دادرسی های دو استان اعم از عمومی و انقلاب، نظامی و روحانیت با

دیوان عالی کشور است.

۲- حل اختلاف بین دادرسی یک استان با دادگاه عمومی استان دیگر:

نظر اقلیت: نظر به اینکه دادرسی در معیت دادگاه فعالیت می کند و نظرات دادگاه برای دادرسی لازم الرعایه است امکان حدوث اختلاف میان دادرسی و دادگاه وجود ندارد.

نظر اکثریت: دادرسی یک حوزه قضایی فقط در معیت محاکم جزایی همان حوزه قضایی فعالیت می کند پس با توجه به این امر امکان حدوث اختلاف میان دادرسی و دادگاه از دو استان جداگانه امکان پذیر است که در این حالت حل اختلاف با دیوان عالی کشور می باشد.

۳- حل اختلاف بین دادرسی عمومی یک استان و دادگاه تجدیدنظر یک

استان دیگر:

اتفاق نظر: مطابق ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب امکان حدوث اختلاف میان دادگاه تجدیدنظر و مراجع بدون رسیدگی کننده به پرونده

وجود دارد زیرا ممکن است دادگاه تجدیدنظر یک استان رای صادر شده از محاکم بدوی آن استان را به لحاظ نداشتن صلاحیت اعم از ذاتی و محلی نقض و قرار به صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب یک استان دیگر قرار صادر کند که در صورت عدم پذیرش مرجع اخیرالذکر اختلاف در صلاحیت محقق می شود و بنابر قواعد حکم بر حل اختلاف مرجع ذیصلاح برای حل اختلاف دیوان عالی کشور می باشد.

۴- حل اختلاف بین دادرسی عمومی یک شهرستان با دادگاه عمومی بخش: اتفاق نظر: چنانچه این اختلاف میان دادرسی عمومی یک شهرستان از یک استان با دادگاه عمومی بخش از یک استان دیگر حادث شود حل اختلاف با دیوان عالی کشور است ولی چنانچه میان دو حوزه در یک استان باشد باید قائل به تفکیک شد:

الف - چنانچه موضوع اختلافی از مواردی باشد که رسیدگی نهایی به آن جرم در صلاحیت دادگاه کیفری استان است و مطابق تبصره ۶ و ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب دادگاه بخش به جانشینی از باز پرس به آن جرم رسیدگی ابتدایی می کند حل اختلاف در این موارد با دادگاه کیفری استان است.

ب- چنانچه موضوع اختلاف از مصادیق تبصره ماده ۴ قانون اصلاحی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است نباشد؛ مرجع حل اختلاف، دادگاه تجدیدنظر آن استان می باشد.
سفلائی (دادگستری هشتگرد): اتفاق نظر: قانونگذار در تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صریحاً حکمی در این مورد تعیین نکرده است حال آنکه در تبصره ۲ ماده ۱۷ قانون

تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو این موضوع پیش بینی شده بود و حل اختلاف را تابع مقررات اختلاف بین دادگاهها دانسته بود در حال حاضر با توجه به حکم مقرر در ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و ماده ۳۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، قانونگذار برای حل اختلاف یک اصل تعیین نکرده و آن اصل ولایت و عالی بودن درجه مرجع حل اختلاف نسبت به مقاماتی است که با هم اختلاف کرده اند در این مورد نیز باید این اصل رعایت شود با توجه به ماده ۳ اصلاحی که آیین دادرسی دادرسی را همان آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مقرر داشته و نظر به ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی

دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که چگونگی حل اختلاف را به مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و مواد ۲۷ و ۲۸ این قانون ارجاع کرده حسب مورد دادگاه عالی بر

شکای خصوصی می تواند از حیث ضرر و زیان وارد شده به خود در نتیجه ارتکاب جرم، قرار تأمین خواسته از اموال متهم را از دادرسی تقاضا کند این قرار با رعایت مقررات قانونی از ناحیه دادرسی صادر می شود

مقامات اختلاف کننده که ممکن است دادگاه تجدیدنظر استان یا دیوان عالی کشور باشد خواهد بود که نظرشان لازم الاتباع است.

نهرینی: ضابطه حل اختلاف میان مراجع فوق تابع ماده ۵۸ آ. د. ک جدید مصوب سال ۱۳۷۸ و با رعایت مواد ۲۷ الی ۳۰ آ. د. ک جدید مصوب سال ۱۳۷۹ می باشد. بنابراین چنانچه اختلاف میان دادرسی های عمومی و انقلاب دو استان رخ دهد، تنها مرجع صالح برای حل اختلاف، دیوان عالی کشور خواهد بود. چنانچه اختلاف میان دادرسی های یک استان با دادگاههای عمومی و تجدیدنظر استان دیگر حادث شود و یا مورد از مصادیق موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ (طرح مستقیم برخی از جرایم در دادگاهها) باشد، باز هم دیوان عالی کشور صلاحیت حل اختلاف را دارد. اما در خصوص اختلاف میان دادرسی عمومی یک شهرستان با دادگاههای عمومی بخش، به نظر می رسد با لحاظ استقلال دادگاه عمومی بخش و عدم اشراف دادگاه عمومی جزایی بر دادگاه عمومی بخش و اینکه دادگاه عمومی بخش نیز دارای حوزه قضایی مستقل از حوزه قضایی شهرستان می باشد.

(تبصره ۱ ماده ۳ قانون اصلاحی اخیر الذکر و ماده ۶ آیین نامه اصلاحی ۱۳۸۱/۱۱/۹)، لکن در صورت اختلاف در صلاحیت های دادرسی عمومی شهرستان با دادگاه عمومی بخش، حل اختلاف با مرجع عالی تر این دو یعنی دادگاه تجدیدنظر استان خواهد بود مگر اینکه موضوع اختلاف از حیث مقام قضایی تعقیب، مشمول قسم اخیر بند الف ماده ۳ و تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاحی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸

۸۱ باشد که در این صورت بدین ترتیب عمل خواهد شد که هر گاه دادرسی علی البدل که در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را ایفاء می کند با دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان اختلاف داشته است (هر دو مرجع در حوزه ی قضایی یک استان باشند)، به جهت استقلال دو حوزه ی قضایی (بخش و شهرستان)، دادگاه تجدیدنظر همان استان متبوع، صلاحیت رسیدگی و حل اختلاف خواهد داشت. بعلاوه چنانچه اتهام مطرح شده از جمله جرائم تحت صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، با توجه به اینکه حسب تبصره ۶ ماده ۳ قانون فوق الذکر، رئیس یا دادرسی علی البدل، در حوزه ی قضایی بخشها، به جانشینی بازپرس تحت نظارت دادستان مربوط اقدام می کند، در این صورت تابع نظر دادستان شهرستان نبوده و حق اختلاف خواهد داشت. زیرا در موارد منصوص، از جمله صلاحیت محلی و ذاتی و نوع جرم (پاراگراف سوم بند ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی سال ۱۳۸۱)، به بازپرس اختیار داده شده تا با نظر دادستان اختلاف

داشته باشد که در این صورت حل اختلاف میان این دو مقام قضایی دادرسی، با دادگاه عمومی و انقلاب محل خواهد بود. بنابراین در پاسخ قسمت اخیر سوال مطرح شده باید گفت چنانچه دادرسی

شهرستان و دادگاه بخش در حوزه ی یک استان باشند، هر گاه موضوع از جمله جرائمی باشد که در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار دارد و رئیس یا دادرسی علی البدل دادگاه بخش نیز به جانشینی بازپرس و تحت نظارت دادستان مربوط (دادستان شهرستان) اقدام می کند (تبصره ۶ ماده ۳ قانون یاد شده)، امکان اختلاف وجود داشته و رفع و حل اختلاف نیز حسب مورد در صلاحیت دادگاه عمومی یا انقلاب شهرستان خواهد بود. ولی اگر موضوع اتهام در صلاحیت دادگاه کیفری استان نباشد و در واقع در صلاحیت دادگاه عمومی یا انقلاب باشد، با توجه به اینکه وظیفه دادستان را در حوزه ی قضایی بخش، دادرسی علی البدل بر عهده دارد (قسمت اخیر بند الف ماده ۳)، بنظر می رسد از این این حیث دادرسی علی البدل استقلال داشته است و خود به منزله یک دادستان مستقل عمل می کند بنابراین با لحاظ استقلال دو حوزه قضایی بخش و شهرستان (تبصره ۱ ماده ۳)، حل اختلاف میان دادرسی علی البدل (بخش) و دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان، در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان خواهد بود.

محمدی (حوزه قضایی بخش گلستان)؛ نظر اول: حل اختلاف میان دادرسی دو استان با دیوانعالی کشور، اختلاف میان دو دادرسی یک استان با

دادگاههای عمومی و تجدیدنظر استان دیگر، که دادرسی در آنجا تشکیل نشده با دیوانعالی کشور، حل اختلاف بین دادرسی عمومی یک شهرستان با دادگاههای عمومی بخش با دادگاه تجدیدنظر استان خواهد بود. (ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری با رعایت ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی)

نظر دوم: حل اختلاف میان دادرسی دو استان و سایر موارد مورد سوال مذکور در قانون پیش بنی شده است و حل اختلاف آن با قانونگذاری در این مورد حل خواهد شد. (ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری)

نظر سوم: حل اختلاف میان دادرسی دو استان با دیوانعالی کشور (ماده ۵۸ و ۲۷ مذکور)

حل اختلاف میان دو دادرسی یک استان با دادگاههای عمومی و تجدیدنظر استان دیگر، در پاسخ به این سوال چون دادرسیها، مراجع تحقیق و تفحص و جمع آوری دلایل محسوب می شوند قابل مقایسه با دادگاه اعم از عمومی و تجدیدنظر نیستند و چون دادرسیها به نوعی زیر نظر دادستان و نیز دادگاهها اعم از

دادگاههای عمومی و تجدید نظر و یا دادگاههای کیفری استان مشغول به انجام امور محوله هستند و از طرفی دادگاهها بر دادرسیها ولایت دارند مقامات دادرسی اعم از بازپرس یا دادیار و حتی

دادستان که با نظر قرار عدم صلاحیت صادر شده از بازپرس و دادیار موافقت کرده است باید از نظر مقامات تالی خویش تبعیت کنند سپس چنانچه دادگاه عمومی یا تجدیدنظر یا دادگاه کیفری استان نظر به صلاحیت دادرسی که قرار عدم صلاحیت به شایستگی آن دادگاه صادر کرده است داشته باشد پرونده وقتی با اظهار نظر دادگاههای مذکور به آن دادسراها اعاده شد، دادرسیها مکلفند نسبت به ادامه رسیدگی خویش اقدام نمایند.

حل اختلاف بین دادرسی عمومی یک شهرستان با دادگاههای عمومی بخش همان شهرستان: (دو فرض جواب)

۱- اگر دادگاههای عمومی بخش در مقام رسیدگی به غیر از جرمی که مستقیماً باید به آنها رسیدگی شود باشد، یعنی دادگاه مذکور به جانشینی از بازپرس، نسبت به جرمی وفق مقررات باید رسیدگی کند در صورت بروز اختلاف در صلاحیت مذکور، با توجه به اینکه قرار عدم صلاحیت صادر شده دادگاه بخش به جانشینی بازپرس باید به تأیید دادستان آن شهرستان مربوط برسد. در صورت حدوث اختلاف برابر مفاد بند (ج) ماده سوم قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ حل اختلاف با دادگاه دیصلاح حسب مورد دادگاه عمومی یا انقلاب یا

دادگاه کیفری استان خواهد بود که این بستگی به نوع جرم واقع شده که به آن رسیدگی شده خواهد بود.

۲- اگر دادگاههای عمومی بخش در مقام رسیدگی به جرمی که برابر مفاد تبصره ۳ ماده سوم اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ باید انجام وظیفه و اقدام به رسیدگی کند، در صورت صدور قرار عدم صلاحیت از ناحیه دادرسی به شایستگی دادگاه عمومی بخش یا برعکس، نظر دادگاه عمومی بخش بعنوان یک مرجع تالی ملاک حل اختلاف خواهد بود و در صورت صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی، چه دادرسی و دادگاه عمومی بخش در یک شهرستان باشند و چه در یک استان و یا در دو استان، در هر صورت چون دادگاه بر دادرسیها ولایت دارند و در مقایسه با دادرسیها، مرجع تالی محسوب می شوند دادرسیها مکلفند نظر دادگاه مذکور را قبول کنند. (برداشت از اصول و کلیات قوانین رسیدگی به امور کیفری و مدنی مواد ۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری و ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی و سایر قوانین و مقررات مربوطه)

نظر این حقیر از فرضیات سه گانه به پاسخ مذکور، نظر سوم است.

نظریه مورد اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۳/۷/۲): هدف قانونگذار این است که در صورت اختلاف میان دو مرجع قضایی یک مرجع عالی که اشراف به هر دو مرجع اختلاف کننده دارد، حل اختلاف کند در حال حاضر نص صریحی در خصوص حل اختلاف میان دادرسیها و همچنین دادرسی و محاکم وجود ندارد به همین جهت باید از قوانین قبلی و قوانین موجود استفاده کرد از جمله تبصره ۲ ماده ۱۷ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که حدود صلاحیت وظایف و اختیارات دادرسیها را به قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ارجاع کرده و طبق ماده ۵۸ قانون اخیر حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری برابر مواد ۲۷ الی ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی خواهد بود. بنا به مراتب فوق:

- ۱- در صورت حدوث اختلاف میان دادرسی عمومی و انقلاب دو استان مرجع حل اختلاف دیوانعالی کشور خواهد بود.
- ۲- در صورت حدوث اختلاف میان دادرسی یک استان با دادگاههای عمومی یا تجدیدنظر استان دیگر که دادرسی در آن تشکیل نشده است حل اختلاف با دیوانعالی کشور خواهد بود.
- ۳- در صورت اختلاف میان دادرسی عمومی یک شهرستان با دادگاه بخش مستقر در یک استان حل اختلاف با دادگاه تجدیدنظر خواهد بود.
- ۴- در صورت حدوث اختلاف میان دادرسی یک شهرستان با دادگاه بخش استان دیگر مرجع حل اختلاف دیوانعالی کشور خواهد بود.